M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE12075

يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما

تصنیف [illegible] عالم عامل جناب مولانا محمد امام العالم نور اللہ مرقدہ الاکرم

حل العقدة للفصل البدعة

حسب فرمائش و تصحیح عمزادہ جناب مصنف مولانا نظام العالم عم فیضہ الاتم

در مطبع انوار محمدی بطبع رسید

۱۲۰۸۵
ALIGARH.
CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان علمه البیان ما لم یعلم وشرفه علی سایر المخلوقات بقوله ولقد کرمنا بنی آدم والصلوة والسلام علی رسوله المبعوث بجمیل التعلیم سید العرب والعجم وعلی آله وصحبه ینابیع الحکم والکرم ومعادن العلم والکرم اما بعد میگوید بیچمدان سراپا عصیان احقر افراد بنی آدم محمد ابو القاسم ابن سید غلام مخدوم ابن سید محمد ولی سید محمد اکبر ابن مولانا سید عبد الواجد خیرآبادی جعل الله حاله وحصل آماله که از احباب اولی واصدقای باوفا تکلیف به تسوید شرح قصیدهٔ برده وا نمود زبان مبالغه واصرار آن کشادند گر راقم الحروف بخیال اینکه مساعت تصنیف و لیاقت تالیف را تعلیم وافی و بهره کافی درکار است ازین احقر هیچ و خطای عظیم اعراض ... دراه اصراری بیهوده ... جناب افادت

مآب زبدة العارفین قدوة السالکین مهبط انوار سبحانی واقف نکات یزدانی معلی معمار معرفت مجلی میدان کرامت مرشد برحق هادی مطلق حضرت مولانا و مرشدنا محمد ضیاء الله شاه لازال عتبة الشریفة مسجوداً بالجباه ومنه المنیفة ملثوماً بالشفاه بالصرام این امر بزرگ وکار سترگ اشاره فرمودند وبحل لغات ومعانی قصیدهٔ متبرکه هدایت نمودند ناچار فرمان واجب الایقان آن مهر سپهر کمالات صوری ومعنوی وخورشید سمای دینی ودنیوی بر ذمهٔ خود و متحتم دانسته نخستین کتب متداوله لغت مثل **صراح** وغیره که برای صحت لفظ و معانی ضرورت بان می افتد فراهم نمودم وباوجود قلت فرصت وضیق معیشت حتی الامکان در صحت لفظ ومعانی کوشیده بمقابله معنی هر لفظ نام کتاب باشارت حرف ثبت کردم ونام این مختصر **حل العقده بالقصیدة البرده** نهادم وبریک مقدمه وسه فصل ویک خاتمه منقسم ساختم **مقدمه** در ذکر لقب کنیت ونسب وحال ولادت ووفات مصنف رحمة الله علیه وسبب تالیف واسم قصیده ورموز مقرره کتاب **فصل اول** دربیان تعداد ابیات قصیده **فصل دوم** دربیان اشعار ملحقه **فصل سوم** دربیان معانی وصحت لغات قصیده **خاتمه** دربیان ترکیب خواندن قصیده که از اکابر سلف منقول ومروی ست امید از ماهرین باصفا وناظرین باوفا آنست که بچشم عنایت وانصاف ملاحظه نمایند واگر جائے سهو وخطا دریابند بذیل عفو پوشند وباصلاح کوشند

وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ فهنا انا اشرع فی المقصود
والله ولی الخیر والجود ومنه التوفیق وبیده ازمة التحقیق مصنف قصیده لقب
شیخ شرف الدین وکنیت او ابوعبدالله واسم او محمد ونسب آن محمد
بن سعید بن حماد بن محسن بن عبدالله بن صنهاج بن هلال الصنهاجی البوصیری از
والدین مصنف از بوصیر السعید ودیگر از دلاص بوجه ترکیب نسبت از بوصیر
ودلاص مصنف را دلاصیری هم گویند وبه بوصیری هم شهرت یافته است
وبوصیر بضم الباء وکسر الصاد المهملة مسکن پدر مصنف ست لهذا باسم مسکن
پدر شهرت یافت تولد شد در سن شش صد وهشت هجری واخذ علوم
مصر از امام ابوحیان وامام یعمری ابو الفتح بن سید الناس الیعمری ومحقق
عصر وغیره بن جماعه وغیرهم نموده اند در سن شش صد وشش یا هفت ونود هجری وفات
یافت علی ما قاله الابن الحجری المکی فی شرحه للقصیدة الهمزیة للمصنف و
شیخ الاسلام عسقلانی گفته که میلادش در سن شش صد وچهار ونود و
وفاتش در سن هفت صد وهشتاد ویک هجری واقع شده وصنهاجی نسبت
ست مصنف را بسوی جد اعلی وی ومصنف را بوصیری وبوصیری
ودلاصیری هم گویند پیدا شد به دلاص ودلاص بفتح دال مهمله قریه ایست
نزدیک بهنا از بلاد مغرب وپرورش یافت به بوصیر پدرش از بوصیر مادرش
از دلاص بوجه ترکیب نسبت از بوصیر ودلاص دلاصیری گفته شد چنان که در

یافت در بوصیر لهذا ابوصیری مشهور گشت و یکم شوال سن ششصد و هشت هجری پیدا شد و در سن ششصد و چهار و نود یا پنج و نود وفات یافت کذا قاله العلامه الزرقانی فی شرحه علی مواهب اللدنیه و سبب تصنیف این قصیده آنست که چون شیخ را مرض فالج لاحق گشت و نصف بدن وی باطل شد و از دواے خلق مایوس گردید پس این قصیده متبرکه گفتن آغاز نهاد و آنرا وسیله ازاله مرض خود از حضرت جل و علی بشفاعت جناب محمد مصطفی علیه افضل التحیة والثنا نمود و چون از تحریر قصیده میمونه فارغ شد خواند او را در شب جمعه بخانه خالی بخلوص عقیدت و طلب عافیت تا آنکه غشی نوم بروی طاری شد و حضرت خیر الانام علیه افضل التحیة والسلام را بخواب دید و عافیت خواست پس جناب رسول مقبول بدست مبارک خود مسح فرمودند فی الفور شفا یافت صبح گاه براے قضای حاجت خود بسوی بازار آمد و آشنایی را درویشی پیش آمد و گفت میخواهم از تو اصغاے قصیده که در مدح رسول مقبول صلی الله علیه و سلم گفته شیخ گفت قصائد بسیار و اشعار بیشمار در مدح حضرت سید الابرار گفته ام شنیدن کدام قصیده منظور میداری درویش گفت قصیده که مطلع آن أَمِنْ تَذَكُّرِ جِيرَانٍ بِذِي سَلَمٍ است شیخ باستماع این کلام در تعجب ماند چرا که احدے را ازین قصیده اطلاع نبود گفت ای برادر از کدام کس این قصیده را شنیده درویش گفت شنیده ام این قصیده

را در شب که تو در منام بحضور سرور انام صلعم می خواندی و نبی صلعم متوجه شد و حضرت حق تعالی ترا شفا بخشید پس ناظم درویش را بمکان خود آورد و آنروز قیام کنانید و نوشته داد قصیده را بدرویش بعد سماع آن شایع و ذایع ست شد فضل و برکت قصیده و مردم به برکت این قصیده از امراض شدیده سیما از مرض رمد و اوجاع عیون شفا یافتند روایت است که صاحب بهاء الدین وزیر سلطان مصر الملک الظاهر نذر کرد که نخواهم شنید این قصیده متبرکه را اگر ایستاده و سر برهنه لتعظیم شانها و رفعت مکانها و مرویست که سعد الدین الفارقی پیش وزیر موصوف عزت گرامی داشت ناگاه بعارضه رمد مبتلا شد و نابینا گردید شبی در خواب دید که قائلی میگوید برو بخدمت بهاء الدین و بگیر قصیده برده را و بنه بر هر دو چشم خود چون صبح کرد بحضور وزیر رفته خواب را بیرون ظاهر کرد و قصیده را گرفته بخانه خود آمد و بحسن عقیدت و خلوص نیت خواند و بر هر دو چشمهای خود نهاد فی الحال شفا یافت انتهی ما ذکره الابرقوهی و علامه فضل الدین روزبهان در شرح خود از مصنف نقل کرده که فضائل و برکات این قصیده بسیار اند یکی از آن اینکه نه سوزد خانه که در آن این قصیده باشد و نه گردد سارق گرد متاع ما دامیکه این قصیده متبرکه در آن باشد و اصل نام این قصیده از مصنف **الکوکب الدریه فی مناقب خیر البریه** است و اشتهار آن به برده آنست که اکابر و اعیان زمان

بوجه تعظیم و جلالت شان این قصیده را در برده مے نهادند و برسرمے داشتند و برده بالضم بمعنی جامهٔ مخطط کذا فی القاموس و بعضی گفته اند که ناظم را به جمله این قصیده برده مرحمت شد هذا ترجمة ما قاله محمد هاشم بن عبد الغفور بن عبد الرحمن السندی التتوی فے رسالته الموسوم به بسط البرده الذی ناظم البرده علی سبیل التلخیص و رموز مقرره کتاب اینست میم اشاره ست از منتخب اللغات و ص از صراح و غین از غیاث اللغات و قاف از قاموس و نون از نهایه جزری و کاف از کنز اللغات و میم نون از منتخب فی لغة العرب **فصل اول** بعضے گفته اند که جمله بیت این قصیده متبرکه یکصد و شصت اند و این ابیات ثلثه را ملحق گفتند هر سه بیت مختلف فیه لا اعاد ثلک

لَوْلِیْ عَبْرَةٌ وَضْنَیً × یُبْکِیْ الْخِیَامَ وَذِکْرَیْ سَاکِنِ الْخِیَمِ × حَتّٰی إِذَا
طَلَعَتْ فِی الْکَوْنِ عَمَّ هُدَیٰ × هَا الْعَالَمِیْنَ وَاَحْیَتْ سَائِرَ الْاُمَمِ
وَالْآلِ وَالصَّحْبِ ثُمَّ التَّابِعِیْنَ لَهُمْ × اَهْلِ التُّقٰی وَالنُّقٰی وَالْحِلْمِ وَالْکَرَمِ

بعضے گفته اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و یک بیت اند و دو بیت یعنی لا اعاد ثلک الخ و حتّی إذا طلعت الخ را ملحق گفته اند و بعضی گفته اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و سه بیت هستند یعنی هر سه بیت مذکوره بالا را اصلی خوانند هذا ما قاله الفاضل السندی فی رسالته **فصل دوم** اشعاریکه در الحاق آن اختلاف ست سواے اشعار خطبه مقدمه هستند که همه اشعار خطبه

درین مقام مذکور میشوند

م الحمد لله ذی الانعام والكرم
ثم الصلوة على مختار خلقته محمد
لولاه ما خلقوا الا فلا خلقها
ارسله بالهدى للناس اجمعهم
بنوره فتح البلدان قاطبة
بالحق یکرمهم باللطف اکرمه
رسولنا افصح الصفين العجم
له محاسن لا تحصى عجائبها
لدعا امته مطلبه ظلمت
صلوا عليه كما صلى الاله له
اللهم صل على محمد وعلى اله
امين يا ربنا ما دام نازله
صلى الاله على المبعوث للامم
وعلى من مضى بكر الولى
حارت عقول الورى في كنه وصفه
فما رأيت بعيدا من حقائقها

استشعار خطبه

حمدا كثيرا ابوا ذی كثرة النعم
سيد الانبياء في النسم
لولاه ما خرج الاكوان من عدم
ارسله ربه بالعلم والحكم
بلطفه ملئت الافاق والكرم
فهو الكرامة من فرق الى قدم
بنشأته اوتي جوامع الكلم
لانها فطرت البكم والدبم
فيه حق له حقت على الامم
وسلموا سرمدا للشافع الامم
واصحابه ابدا بالفضل والكرم
اجابته وجبت الدعوة النعم
محمد سيد العرب والعجم
من كان رجا في هذه الكلم
وعجائبها التعبير للعجم
ولا قريبا اليها غير منعجم

[illegible]

تحكي بمشيتها آثار سجدتها   فيظهر المحو منها الاثر في القمم
لما اشتكت وقعة العظماء قال لها   على الكرى او الضراب النهل السجم
فاذنت الارض من رزق امانتها   باذن خالقها للناس والنعم
وانبتت سبع الاشجار من سنبلها   عما بها برؤس الهضب والاكم
فالنحل باسمة عملوا قلادتها   من البهائم كالابقار والغنم
وفارق الناس داء القحط وانبعثت   وفي المكارم نفس الشكر والكرم
اذ انبعثت آثار الذي فقد   الحق منفجرا منها بمنسجم
قل المعاول يساوي في مدائحه   هي المواهب لم اشبه لما رتمي
فلا تقل بما اذ انك حسدا   فما يقال بفضل الله ذا بكم
لولا البشارة كان الناس في عمه   حتى سواء عرفت ونطق كذي بكم
ان قام في جامع الهيجاء خاطبهم   تسامعت منه طوفا فاصمت القمم
لم يبق من رسول الله موليا   يلوي البر ولا الضر من جحم
آيات الغر لا تخفى على احد   يبديها العقل من الناس لم يهم
ثم الرضا عن ابي بكر وعن عمر   وعن عثمان وعن علي ذي الكرم
فاغفر لناشرها واغفر لسامعها   سألتك الخير يا ذا الجود والكرم

این خطبه وجمله ابیات از استاد مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی [illegible] قدس سره الله
چنانکه فاضل السندی فی رسالته

فصل سوم قصیده کلا

امن تذكر جيران بذي سلم   مزجت دمعا جرى من مقلة بدم   سله

اللغة تذکر یاد آوردن و یاد آمدن مص و هم جیران بالکسر همسایگان و یگانگان
جمع جار هم ذی سلم بکسر اول و فتح سین مهمله و فتح لام نام مقام و سلم بفتحتین
درخت خار دار ع مزج بالضم آمیختن شراب هم دمع بالفتح و بفتحتین اشک
و سرشک ریختن هم جری و جریان ریختن آب مص مقله بالضم تمام کا
چشم با سفیدی و سیاهی ع و دم بالفتح خون هم و شرح بیت تای فوقانی خطاب
است جانب نفس مصنف رحمة الله علیه المعنی تو ای نفس از یاد دوستان که
مقیم اند در ذی سلم آمیختی سرشک را که روان گشت از کاسه چشم با خون

أَمْ هَبَّتِ الرِّيحُ مِنْ تِلْقَاءِ كَاظِمَةٍ ۔ أَوْ أَوْمَضَ الْبَرْقُ فِي الظَّلْمَاءِ مِنْ إِضَمِ

اللغة هبوب بالضم وزیدن باد هم ریح بالکسر باد هم تلقا بالکسر جانب
هم کاظمه نام موضعیست در بادیه مدینه قریب از بصره هم ومض و ومیض
و ومضان درخشیدن برق بی آنکه پراگنده شود در اطراف مص برق
بالفتح درخشیدن برق هم ظلما بالفتح شب تاریک و تاریکی هم اضم بالکسر
و فتح ضاد نام کوهیست و زمینی که در مدینه منوره واقع شده هم المعنی یا وزیدن باد
از جانب کاظمه یعنی از کوی دوست یا درخشید برق در شب تاریک از اضم
حاصل آنکه سبب گریه تو یا اشک های مختلط با خون یا ذکر اصحاب و احباب
است که بودند با تو و بودی تو با ایشان در ذی سلم یا هبوب ریح است یا درخشیدن
برق است از جانب خانه حبیب فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ اكْفُفَا هَمَتَا

وما لقلبك ان قلت استفق يهم   اللغة عین بالفتح چشم
هم قول بالفتح گفتن هم کف بالفتح وتشدید فا بجه وباز ایستادن وباز ایستاند
کردن هم همی بالفتح ریختن آب روان از جای بلند هم ودر صراح یعنی بجهد
روان شدن آب نوشته قلب بالفتح دل هم استفاقه بهوش آمدن هم
هیم بالفتح شیفته وسرگشته شدن در عشق هم المعنی پس چیست مر چشمهای ترا
اگر گوئی که باز ایستید از گریستن گریان می شود و چیست دل ترا اگر گوئی که بهوش
آ شیفته وسرگشته میشود وحاصل آنکه ناظم رحمة الله علیه نفس خود تعجب میگوید
که صحبت در دل چشم اثر نمیکند بلکه ضد آن می پذیرد یعنی اگر چشم را منع گریستن
کرده میشود زیاده می گرید قلب را اگر حکم باستفاقه نموده میشود زیاده سرگشته
سه عشق میشود   ایحسب الصب ان الحب منکتم   ما بین منسجم منه ومضطرم
اللغة حسبان بالکسر پنداشتن هم صب بالفتح وتشدید با عاشق
پنهان هم حب بالضم دوستی هم کتم وکتمان پوشیده داشتن هم انسجام
وسجام روان شدن اشک انسجام گک هم اضطرام زبانه زدن آتش
هم المعنی آیا می پندارد عاشق که دوستی پوشیده و پنهان شود میان چشمهای
چشم گریه کننده و آتش دل سوزنده حاصل آنکه ظن عاشق در آنکه امر عشق
شه بدون چشم گریه کننده وقلب شعله ور محال است   لولا الهوى لم ترق
دمعا على طلل   ولا ارقت لذكر البان والعلم   اللغة ...

داشتن هم اراقه ریختن آب و مانند آن هم طلل بفتحتین اثر ویرانی و جای
خراب شده ص ارق بفتحتین بیخواب شدن و بیخوابی هم بان درختیست
که قد خوبان را بدان تشبیه کنند هم علم بفتحتین کوه هم المعنی اگر نبودی
عشق نریختی تو اشک را بر آثار و جاهای باقی مانده احباب و نه بیدار شدی بیاد
کردن اشجار که قد خوبان را بدان تشبیه کنند و کوه که قدم معشوق بران گذشته
حاصل اینکه اگر هوا و عشق مسلط نمی بود گریستی بر آثار و جاهای باقیمانده دیار احباب
که آن محل سکون و جلوس ایشان بود **فَكَيْفَ تُنْكِرُ حُبًّا بَعْدَ** سه
مَا شَهِدَتْ بِهِ عَلَيْكَ عُدُولُ الدَّمْعِ وَالسَّقَمِ اللغت شهادت گواهی راست
دادن هم عدل داد و داد دهنده و شایسته گواهی دادن رجل عدل عدول
ص سقم بالضم و بفتحتین بیماری هم المعنی چگونه انکار میکنی عشق را بعد
ازان که گواهی راست دادند بمحبت بر تو گواهان شایسته اشک و بیماری
وَأَثْبَتَ الْوَجْدُ خَطَّيْ عَبْرَةٍ وَضَنًى ۞ مِثْلَ الْبَهَارِ عَلَى خَدَّيْكَ وَالْعَنَمِ ۀ
اللغت وجد بالفتح اندوهگین شدن ص خط بالفتح و تشدید طا معروف
ست هم عبرة بالفتح اشک ق ضنی بالقصر بیماری ص بهار بالفتح
گلیست خوشبو زرد که انرا عین البقر گویند هم خد بالفتح والتشدید دال رخسار
هم عنم بفتحتین درختیست در زمین حجاز که بارش سرخ رنگ میباشد و تشبیه
میدهند بان انگشت خضاب کرده را هم و فی الصراح بنان معنم انگشت

رنگ کرده المعنی و بعد ازان که ثابت کردانید عشق و نشان یکے
اشکباری دوم لاغری را شل زردی یا بهر دو رخسار تو و سرخی اشک و حاصل
این هر دو شعر اینکه بحالت بودن اشک و جاری و زردی رخساره و سرخی اشک
انکار از محبت نمی نمود نعم سری طیف من اهوی فارقنی ۵۸
والحب یعترض اللذات بالالم اللغت نعم بفتحتین و سکون
آخر آری و تصدیق و جواب استفهام ص سری و یسری بشب رفتن
ص طیف بالفتح خیال و خیال که در خواب نماید و آمدن خیال و خواب
ص وهم الهوا دوست داشتن ص تارلیق بیدار کردن ص اعتراض
حائل شدن چیزی و پیش آمدن چیزی را بقصد و مانع شدن ص لذة
بالفتح و تشدید ذال مزه و شراب ص لذات جمع ص الم بفتحتین رنج و درد ع ا
آرے بشب آمد خیال محبوب پس بیدار ساخت مرا و حال آنکه عشق بدل
میکند لذات را بالم و رنج حاصل آنکه هرگاه بدلائل مصرعه صدر راه فرار باقی نماند
پس مصنف رحمة الله علیه اقرار عشق نمود یا لائمی فی الهوی ۵۹
العذری معذرة منی الیک ولو انصفت لم تلم اللغت
لوم نکوهیدن و سرزنش کردن ص عذر بالضم و سکون بهانه و معذور داشتن
معذرة بکسر الذال و عذری و عذره اسم فی العذر یعنی بهانه و قبیله از یمن
ص و قوله هو العذری محبت که صاحب آن معذور است بسبب

یا عذریست منسوب باشد به بنی عذره که قبیله ایست از یمن اهل ان رقاق
القلب عاشق میشوند و از فرط حرارت عشق و فور محبت میسوزند ص انصاف
عدل ق المعنی ای ملامت کننده من در عشق که معذور هستم بر رفع
آن یا همچو رجال بنی عذره غلبه عشق میدارم به پذیر عذر من و معذور دار مرا از
سرزنش و نکوهیدگی و اگر داد انصاف دهی ملامت نکنی مرا حاصل اینکه در
عشق زمام اختیار از دست عاشق رفته است ناصحین او را از پند و وعظ
معذور دارند شعر عَدَتْكَ حَالِي لَا سِرِّي بِمُسْتَتِرٍ عَنِ الْوُشَاةِ وَلَا دَائِي بِمُنْحَسِمِ شله
اللغة عدو بالفتح درگذشتن از چیزی سر بالکسر و تشدید راز آنچه
پوشیده شود و هم استتار در پرده داشتن هم وشاة بالضم واو بتخفیف
شین و تا فوقانی سخن چینان و غمازان و داء رنج گرایان جمع واشی جدا کا
منحسم منقطع شونده از حسم و اسم فاعل است از انفعال حسم بریدن ص المعنی
تجاوز کرد از حال من و نیست راز من پوشیده از سخن چینان و نیست
درد من منقطع شونده حاصل اینکه یعنی عشق من تجاوز کرد از حد و نیست راز
من پوشیده از غمازان و نیست درد من جدا شونده شعر
مَحَّضْتَنِي النُّصْحَ لَكِنْ لَسْتُ أَسْمَعُهُ إِنَّ الْمُحِبَّ عَنِ الْعُذَّالِ فِي صَمَمِ اللغة لله
محض دوستی خالص کردن نصح بالضم پند دادن و نیک خواستن
هم عذال بالضم و تشدید ذال ملامت کنندگان جمع عاذل صمم بفتحتین کری

هم المعنی براه خلوص کردی تو مرا نصیحت مگر نشنیدم که نشنوم هم نصیحت
ترا بتحقیق محب از ملامت کنندگان و کری ست حاصل آنکه [illegible]
به نصائح و وعظ پرداختند مگر بوجه آنکه محب از غلبه عشق کور و کر می باشد
نصیحت کسی او را سود ندارد — إِنِّي اتَّهَمْتُ نَصِيحَ الشَّيْبِ لله
فِي عَذَلِي وَالشَّيْبُ أَبْعَدُ فِي نُصْحٍ عَنِ التُّهَمِ اللغت اتهام بالکسر
و تشدید تا تهمت نهادن هم نصح نصیحت کننده هم شیب بالفتح موی
سفید و سفیدی موی و پیری هم و هم عذل بفتحتین نکوهش و ملامت
هم بعد بالضم دوری ضد قریب هم تهم بالضم و فتح ها تهمت ها جمع تهمت
هم المعنی بدرستیکه من تهمت نهادم نصیحت کننده خود را که پیری ست
در ملامت کردن خود حال آنکه پیری دورتر است در نصیحت کردن از
تهمت ها حاصل آنکه هرگاه نصیحت شیب که بهترین ناصح ست در ترک
عشق قبول نکنم پس چگونه نصیحت تو ای ناصح پذیرا دارم — فَإِنَّ لله
أَمَّارَتِي بِالسُّوءِ مَا اتَّعَظَتْ مِنْ جَهْلِهَا بِنَذِيرِ الشَّيْبِ وَالْهَرَمِ اللغت
امر فرمودن امارة امر بالغه فرماینده هم سوء بالضم بدی هم اتعاظ
به تشدید تا پند گرفتن هم جهل بالفتح نادانی و نادانستن هم نذیر بیم کردن
و ترساننده هم هرم بفتحتین پیری بکسر اهم و سخت پیری هم المعنی
بتحقیق که نفس فرمان دهنده بدی پند نگرفت از نادانی خود از ترساننده

که او پیری و ضعیفی ست ولا اعددت من الفعل الجمیل قری
ضیف الم براسی غیر محتشم اللغت اعداد بالکسر ساختن و آماده کردن
هم جمیل نیکو هم قری بالکسر مهمانی و مهمان هم ضیف بالفتح مهمان و
مهمانان مفرد و جمع آمده و مهمان داشتن کسی را هم الماس فرود آمدن هم
احتشام شرم داشتن و خداوند خدم و حشم شدن هم المعنی شکر آماده
نفس از فعل نیکو مهمانی مهمان عظیم الشان نزد خدا تعالی که آمد بر سر من حالانکه
خیر مضر ست نزد من لو کنت اعلم انی ما اوقره کتمت
سرا بدا لی منه بالکتم اللغت توقیر بزرگ داشتن بدو بدا ظاهر شدن
چیزی که پیشتر ظاهر نشده باشد هم کتم بالتحتین گیاهیست که بدان خضاب
کنند هم المعنی اگر میدانستم که تحقیق من بزرگ نخواهم داشت آن
مهمان را هر آینه پوشیدم رازی را که ظاهر شد بر من بوسمه حاصل هر سه بیت آنکه
نفس اماره از نادانی صحبت و نصیحت شیب قبول نکرد و او را معزز و محترم ندانست
اگر کاش میدانستم که از من تعظیم پیری به ترک عشق نخواهد شد هر آینه اخفا
می کردم اثرا بلکه پوشیده میداشتم اثرا بوسمه من لی برد جماح
من غوایتها کما یرد جماح الخیل باللجم اللغت رد بالفتح و التشدید دال باز گردانیدن
و باز گشتن و باز آوردن هم جماح بالکسر سرکشی کردن اسپ هم غوایت
گمراهی هم خیل بالفتح سواران و اسپان و این جمعی ست که واحد ندارد

وبعضے جمع آن شمول گفته اند ع اللجم بضمتین جمع لجام بالکسر بمعنی لگام اسپ

فی المعنی کیست بازگرداننده سرکشی نفس سرکش من از گمراهی او چنانکه باز

داشته میشود سرکشی کردن اسپ از لجامها درین بیت تشبیه نفس با اسپ

سرکش است حاصل آنکه نیست کسی بازدارنده نفس سرکش من لهذا [illegible]

مشغول علاجش پرداختم فلا ترم بالمعاصي كسر شهوتها ان

الطعام يقوي شهوة النهم اللغت روم بالفتح جستن هم معاصی جمع

معصیت شکستن هم شهوت بالفتح آرزو و شوق نفس بطرف حصول لذت

و منفعت و بمعنی مطلق آرزو و خواهش خواه از روی طعام باشد خواه از روی

جماع ع نهم بفتحتین اشتهای طعام شدن و بمعنی حریص شدن بطعام

و بکسر ها حریص بطعام هم المعنی پس مجو و قصد مکن بارتکاب معاصی

شکستن آرزوی نفس را بتحقیق طعام قوت میدهد آرزوی اشتهای طعام را قوت

شخص سخت حریص بطعام را حاصل آنکه یعنی گمان مبر که از کثرت معاصی

نفس منکسر خواهد شد چرا که نفس مثل شخص حریص الطعام است چون طعام زیاده

خورد حرص او بر خوردن زیاده شود همچنان نفس از کثرت معاصی منکسر و محترز

از ذنوب نخواهد شد بلکه زیاده تر بر ارتکاب آن آماده خواهد بود والنفس

كالطفل ان تهمله شب على حب الرضاع وان تفطمه ينفطم اللغت طفل بالکسر کودک

مردم واحد و جمع هر دو اهمال فرو گذاشتن چیزے را بخود هم شب

بالفتح وتشدید باجوان شدن هم رضاع بالفتح وبالکسر شیر مکیدن تفطمه هم
فطم بالفتح وفطام بالکسر باز داشتن کودک را از شیر ص المعنی نفس مانند
طفل ست اگر بگذاری آنرا بر حال خود جوان میشود بر خوردن شیر واگر باز داری
آنرا از شیر خوردن باز ماند از آن و در تشبیه نفس با طفل بشیر اشاره ست بآنکه
اگرچه نفس اماره بالسو ست ودر اصل خلقت مگر همچو طفل قابلیت واستعداد
ه اصلاح وتعلیم میدارد او را بجانب اعمال صالحه متوجه کن فاصرف
هواها وحاذر ان تولیه ان الهوی ما تولی یصم او یصم اللغت صرف
بالفتح گردانیدن هم حذر بفتحتین وبالکسر مع سکون الوسط پرهیز کردن هم
تولیه والی گردانیدن وعمل دادن بکسی هم اصماء رسانیدن تیر بصید و
کشتن یقال اصمی الصید یصمی اذا رمیته وانت تراه ص یصم بضم یای تحتانی
وسکون صاد مهمله مضارع ست از اصماء وصم بالفتح عار وعیب هم یصم بفتح یای
تحتانی وکسر صاد مهمله مضارع ست از آن و در یصم یصم تجنیس خطی ست
المعنی باز دار خواهش نفس را و پرهیز کن از آنکه حاکم گردانی هوای نفس را
بر خود بدرستیکه هوا هرچیز را که حاکم شود بر آن هلاک خواهد کرد یا عیب در دنیا و آخرت
خواهد آورد وحاصل آنکه هرگاه حال نفس مثل شخص حریص الطعام واللذة ست پس
ه نفس را از هوای آن باز دار وراعها وهي في الاعمال سائمة
وان هي استحلت المرعى فلا تسم اللغت مراعاة نگاه داشتن هم اعمال جمع

محل سوم چریدن ص استمرا شیرین آمدن بذائقه هم مرعی بالفتح چراگاه
گیاه سبز هم اسامت بالکسر چرانیدن هم المعنی نگاه دار نفس را در حالیکه نفس
در اعمال صالحه چرنده است و اگر نفس شیرین پندارد چراگاه پس چریدن مده یعنی
در حالیکه نفس در اعمال صالحه متوجه است پس در آن هنگام هم از شیرینی آن غافل مشو

کَمْ حَسَّنَتْ لَذَّةً لِلْمَرْءِ قَاتِلَةً مِنْ حَیْثُ لَمْ یَدْرِ اَنَّ السُّمَّ فِی الدَّسَمِ

اللغت تحسین آراستن و نیکو کردن و به نیکوی نسبت کردن ص لذة
بالفتح و تشدید دال مزه هم مرء مرد و بضم المیم لغة فیه ص درایت بالکسر
دانستن ص سم بالفتح و تشدید میم زهر دادن و زهر در طعام کردن هم دسم
بفتحتین چربی و چرب شدن بفتح دال و کسر سین چرب هم المعنی بسا آ
نفس آراسته ساخته است برای مرد لذة را که قاتل است باین طور که
ندید اندر وکه سم در طعام چرب آلوده است حاصل اینکه بسیار اوقات انسان
شهوات قبیحه را نیکو پندارد و از نادانی مرتکب آن میگردد و حالانکه در ارتکاب
آن ضرر ظاهر است

وَاخْشَ الدَّسَائِسَ مِنْ جُوعٍ وَمِنْ شِبَعٍ
فَرُبَّ مَخْمَصَةٍ شَرٌّ مِنَ التُّخَمِ

اللغت خشیه بالفتح ترسیدن هم دسایس
جمع دسیسه بمعنی امر پوشیده جوع بالضم گرسنگی و گرسنه شدن هم شبع
بالفتح سیری و سیر شدن از طعام و بالکسر آنقدر طعام که سیر کند و بالکسر و فتح با
سیری و مقدار سیری از طعام هم مخمصه گرسنه شدن ص تخمه بضم اول

بفتح ثانی ناگواری و ناگوار شدن طعام هضم تخمه جمع المعنی بترس از جمله‌های
نفس که حاصل آید از گرسنگی و سیری یعنی سبب گرسنگی و بجهت آنکه از سیری یا خوردن
طعام بر طعام و بلاهای نفس در جوع که بدتر است از تخمه حال آنکه در حالت شدت جوع
کلمات کفر بر زبان می‌آید کما قال علیه السلام کاد الفقر ان یکون کفرا و وساوس
نفس در سیری آنکه کسالت افزاید بسبب تشویش باطن باعث [illegible]
مے آید حاصل آنکه بترس از افراط و تفریط در اکل و جوع **وَاسْتَفْرِغِ**
الدَّمْعَ مِنْ عَیْنٍ قَدِ امْتَلَأَتْ مِنَ الْمَحَارِمِ وَالْزَمْ حِمْیَةَ النَّدَمِ الدمع اشک استفراغ
تهی کردن معده از افزونی‌ها ص امتلا پر شدن هم حرام ناباییست ضد
حلال ص محارم جمع حرام علی خلاف القیاس **قد امتلأت من**
المحارم اشاره است بروایت ابی هریره رض ورد العین النظر
لزوم بالضم لازم بودن چیزی را یقال لزمت الشیء و لزمت به لازمه لزاما و ملازمه
ص حمیة و حموة بالکسر پرهیز کردن بیمار از چیزی که او را زیان دارد هم
ندم بفتحتین پشیمانی و پشیمان شدن هم المعنی بریز اشک را از چشمیکه پر شده
است از دیدن محارم و آثام و لازم شو پرهیزگاری و اجتناب معاصی را یعنی که
خالی کن چشم را که از دیدن محارم و آثام پر شده است
از آنجا که کسب چیزی بفعل غایت چشم کرده چنانکه در آثار آمده انه کان
علی خدی عمر رض خطان اسودان من کثرة البکا **وَخَالِفِ النَّفْسَ**

والشیطان واعصهما وان هما محضاک النصح فاتهم اللغة خلاف مخالفت وناسازگاری
کردن عصیان بالکسر بی فرمانی کردن خلاف طاعت المعنی
مخالفت کن نفس وشیطان را وبی فرمانی کن این هردو را واگر این هردو
خالص کنند ترا نصیحت پس متهم دار قول ایشان را یعنی دروغ دان ایشان
را [illegible] نصیحت واخلاص یعنی بر نصیحت وخیر [illegible] ولا تطع منهما ۵
خصما ولا حکما فانت تعرف کید الخصم والحکم اللغة اطاعت فرمان
بردن فرمان شنودن کید بالفتح مکر وحیله خصم بالفتح دشمن
حکم بفتحتین میانجی وحکم کننده وداور وتمیز کننده نیک از بد ولا در لا حکما
زائد است چرا که بعد نفی واقع است وخصم نفس است وحکم شیطان است یا بالعکس
المعنی فرمانبرداری مکن از این هردو خواه خصم اند خواه حکم پس تو
میدانی مکر وحیله خصم وحکم یعنی فرمانبرداری نفس وشیطان مکن چرا که مکر وحیله نفس
وشیطان را خوب میدانی استغفر الله من قول بلا عمل لقد ۶
نسبت به نسلا لذی عقم اللغة استغفار آمرزش خواستن قول
بالفتح گفتن وگفتار عمل بفتحتین کار کردن نسبت بالکسر منسوب شدن
[illegible] نسل بالفتح فرزند [illegible] عقیم بار [illegible] رجل عقیم
وامرأة عقیم والجمع عقم بضمتین والسکون ایضا المعنی آمرزش می خواهم
از گفتاری که [illegible] تحقیق نسبت کرده ام من بآن قول بلا عمل فرزند را

مراد از فرزند که صاحب زوجات عقیمات هست و درین بیت تعلیق بالمحال ست
یعنی نسبت داده مصنف رحمة الله علیه قول بلا عمل را با فرزند از رجل صاحب
زن عقیمه یعنی چنانکه از زن عقیمه توالد و تناسل محال ست همچنان از قول
بلا عمل تاثیر محال ست

أَمَرْتُكَ الْخَيْرَ لٰكِنْ مَا ائْتَمَرْتُ بِهِ ۞ وَمَا اسْتَقَمْتُ فَمَا قَوْلِي لَكَ اسْتَقِمِ

اللغت ائتمار با یکدیگر مشورت کردن و فرمان
بردن هم استقامت راست شدن و راست ایستادن هم المعنی
حکم کردم من ترا به نیکوی لکن خود فرمان نبردم بآن خیر و مستقیم نشدم
پس نیست قول من برای تو که براستی آرو یعنی قول و فعل بلا عمل هیچ
اثر ندارد

وَلَا تَزَوَّدْتُ قَبْلَ الْمَوْتِ نَافِلَةً ۞ وَلَمْ أُصَلِّ سِوَى فَرْضٍ وَلَمْ أَصُمِ

اللغت تزود توشه برگرفتن هم موت مرگ و مردن هم نفل و نافله
عطیه و عبادتے که واجب نبود و سنت نافلة الصلوة هم صلوة نماز و
دعا از بنده و رحمت از خدای تعالے و درود بر رسول و فرشتگان هم
و در شرع عبارتست از افعال معلومه و ارکان مخصوصه فرض فرموده
خدای تعالے از نماز و روزه و زکوة هم صوم روزه داشتن
هم و در شرع عبارت ست از ترک اکل و شرب و جماع
و روزه المعنی توشه برنگرفتم پیش از مرگ نماز نافله را و نماز نگزاردم غیر صلوة
فریضه و روزه نداشتم غیر صوم فرض حاصل اینکه غنیمت ندانستم حیات

پنجروزہ را و نکردم دران چیزے کہ بدرجۂ عالی رساند و آن نوافل ست کہ عبد را
بمقام محبت میرساند ظَلَمْتُ سُنَّةَ مَنْ اَحْيَى الظَّلَامَ اِلٰى اَنِ اشْتَكَتْ
قَدَمَاهُ الضُّرَّ مِنْ وَرَمٖ اللغت ظلم مظلمہ بکسر اللام ستم کردن واصلہ وضع
الشیٔ فی غیر موضعہ ص سنت بالضم وتشدید نون مفتوح بمعنی راہ وروش
وعادت وباصطلاح فقہ انچہ پیغامبر صلعم وصحابہ بران عمل کردہ باشند وامریکہ
پیغامبر صلعم انرا ہمیشہ کردہ باشند مگر در عمر خود یک دو بار بقصد ہم ترک کردہ باشند
از منتخب ولطائف وصراح کذا فی الغیاث احیاء بالکسر زندہ کردن م
ظلام بالفتح تاریکی اول شب ص اشتکاء گلہ کردن م قدم بفتحتین پای م
پیش پاے م ضر بالضم گزند وسختی م ورم بفتحتین آماس ح آماسیدن
م وظلام اینجا کنایہ از سواد لیل واحیی الظلام کنایہ از قیام لیل است
المعنی ترک کردم سنت کسے راکہ زندہ کردہ ست شبہای تاریک را بقیام
دراداے عبادت نافلہ تا آنکہ شکایت کرد ہر دو قدم مبارک وی گزند را
کہ حاصل آمد از ورم یعنی جناب رسول مقبول صلعم در شب چندان نماز میگزارند
ومداومت در قیام می فرمودند کہ پای مبارک واطہر وی ورم نمودند پس سورہ طٰہٰ
بجہت تخفیف وی در اجتہاد نازل گشت حاصل آنکہ ترک قیام لیالی نمودم
واین شعر محل اجابت دعاست کہ در خاتمہ کتاب مذکورست وَشَدَّ
مِنْ سَغَبٍ اَحْشَاءَهُ وَطَوٰى تَحْتَ الْحِجَارَةِ كَشْحًا مُتْرَفَ الْاَدَمِ اللغت

شدّ بالفتح والتشدید دال استوار کردن هم سغب بفتحتین گرسنه شدن وگرسنگی هم احشاء بالفتح آنچه در شکم باشد از دل وجگر وسپرز ومانند آن جمع حشا هم طی بتشدید یا پیچیدن هم وطوی کشحه اذا اعرض صص حجاره بالکسر سنگها جمع حجر هم کشح بالفتح از کمر تا استخوان پهلو بفارسی تهیگاه گویند هم مترف بالضم تازگی از نعمت کسی را صص ادیم روی پوست آدم هم آدم جماعت صص مفعول موصوف الادم معناه لیّن الجلد المعنی ترک کرد هم سخت محکم بست از گرسنگی رودهای شکم خود را وپیچید زیر سنگها پهلوی نازک جلد خود را برای صبر از جوع وچون درین بیت ایهام هست باینکه شاید فقر وفاقه حضرت اضطراری است پس دفع کرد آنرا بقول خود وَرَاوَدَتْهُ الخ وَرَاوَدَتْهُ

الجبالُ الشُّمُّ مِنْ ذَهَبٍ عَنْ نَفْسِهِ فَأَرَاهَا أَيَّمَا شَمَمِ

رود رفتن وآمدن صص شم بالضم وتشدید میم چیزهای بلند جمع اشم هم ارائه ودیدن نمودن صص شمم بفتحتین بلندی کوه وبلندی هم المعنی آمد ورفت کردند بسوی پیغمبر صلعم کوهها است بلند که از زر بودند از ذات نبی صلعم پس دید آنرا وبلند همت شد وگفت که چیست این بلندی این کوه است نزد پیش حضرت آمدند با قبول فرماید مگر جناب والا بدان التفات نفرمود ودر لفظ مراودت اشاره است باینکه علیه السلام مثل یوسف وجبال مثل زلیخا یعنی چنانکه حضرت یوسف علیه السلام از زلیخا ومحبت زلیخا محفوظ ماند همچنان از تمنا گذشت

[illegible] جبال و بر حضرت معروض اند وَأَكَّدَتْ زُهْدَهُ فِيهَا ضَرُورَتُهُ
إِنَّ الضَّرُورَةَ لَا تَعْدُو عَلَى الْعِصَمِ اللغت التاکید و التوکید استوار کردن
هم زهد بالضم خواهش نه نمودن بلذات دنیا ع ضرورت بفتح حاجت و حاجتمندی
ع عدوان بالضم از حد در گذشتن و ترک کردن هم عصمت بالکسر نگاه داشتن
و باز داشتن هم عصم بالکسر و فتح صاد مهمله جمع عصمت چون حکم جمع حکمت المعنی
حکم و استوار کرده است اعراض او را از دنیا حاجت او تحقیق حاجت غالب
[illegible] نمی آید بر عصمتهای انبیا که در حق انبیاست وَكَيْفَ تَدْعُو
إِلَى الدُّنْيَا ضَرُورَةُ مَنْ لَوْلَاهُ لَمْ تَخْرُجِ الدُّنْيَا مِنَ الْعَدَمِ اللغت دعوه بالفتح خواندن
بسوی طعام هم خروج بالضم بیرون آمدن و بیرون رفتن هم دنیا این جهان
ع عدم نیست شدن نیستی هم المعنی چگونه خواند بسوی دنیا حاجت کسی که اگر نبودی
آفرینش وی منظور حکمت الهی نیامدی دنیا از کتم نیستی بفضای هستی حاصل
اینکه چون سبب آفرینش دنیا وی است پس چگونه بسوی او متوجه نشود
[illegible] مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَالثَّقَلَيْنِ وَالْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَمِنْ عَجَمِ
اللغت محمد هو الذی کثر خصاله المحمودة هص و اینجا مراد اسم محمد صلعم سید
بالفتح و تشدید یای تحتانی مکسوره پیشوا هم کونین دنیا و آخرت ع ثقلان بفتحتین
انس و جان هم فریق گروه هم المعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
پیشوای هر دو جهان و انس و جان و دو گروه از مردم که عرب و عجم است

شعر بعمل اجابت دعا است که در خاتم الکتاب مرقوم است نبیّنا ۳۵
الآمر الناهي فلا احد ابرّ في قول لا منه ولا نعم اللغة نبی خبر دهنده
و شریعت بخلق و پیغمبر هم آمر فرماینده ناهی باز دارنده بر بفتح الیا او ضمها
الصدق والصدق في اليمين ق ابرّ راست گوتر و مراد از لا در قول
مصنف رحمة الله علیه لا منه نفی است و الالف زاید است و مراد از نعم
امر است المعنی پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم فرماینده است و باز دارنده است
پس نیست کسی راست گوتر زیاده از وی در قول نفی و امر یعنی پیغمبر ما صلعم امر
کننده است خلق را بکتاب و سنت و باز دارنده است از منهیات و منکرات
وخلائق مامورند با امتثال امر و نهی او هر آنچه فرماید بر آن عمل واجب است
مثل او کسی در فرمودن و منع کردن صادق القول نیست هو ۳۶
الحبیب الذي ترجی شفاعته لکل هول من الاهوال مقتحم اللغة
حبیب دوست و محب و محبوب هر دو را میگویند هم رجا بفتح اول و مد
الف بهمزه امید و امید داشتن ع شفاعت خواهش کردن هول
بالفتح ترسانیدن هم اهوال بالفتح جمع یعنی ترسها هم اقتحام بالکسر و حرف
چهارم حا مهمله در آمدن بچیزی و ستم کردن و خوار داشتن هم المعنی آن محبوب است
که امید داشته میشود شفاعت او در هر خوفی از خوفهای که هلاک و خوار کننده است حاصل آنکه امیدوار
شفاعت آنحضرت جن و انس اند از خوفهای دائمی قیامت که پیش آینده است از هول و فزع و عقاب

این شعر محل رجا است و دعا است برکت یافتن آن از اتمام کتاب یا بجهت ذکر نبی

۳۸ دَعَا إِلَى اللّٰهِ فَالْمُسْتَمْسِكُونَ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بِحَبْلٍ غَيْرِ مُنْفَصِمِ اللغت

استمساک چنگ در زدن هم حبل بالفتح رسن انفصام بفا وصاد شکسته

شدن هم در اعتبار لفظ و معنی اتباع است بآیه کریمه اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ

داعیًا وادع الی سبیل ربک المعنی خواند خلق را از جن وانس بسوی

خدا پس چنگ زنندگان بآن دعوة چنگ زنندگان اند برسنیکه نیست شکستنی

حاصل آنکه هرکه بغیر مودت رسول مقبول عمل کرد و دعوة او را قبول کرد پس

دست زد برسن غیر منفصم و درین بیت اقتباس است از آیه کریمه واعتصموا

بحبل الله جمیعًا و فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها

الآن شروع کرد مصنف رحمة الله علیه در بیان صفات حمیده و سجایای پسندیده

آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۳۹ وَفَاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَفِي خُلُقٍ وَلَمْ

يُدَانُوهُ فِي عِلْمٍ وَلَا كَرَمِ اللغت فوق نقیض تحت و برتر از یاران شدن

و در مرتبه ص خلقت آفرینش و خلق آفریدن و آفریده و آفریدگان ص

خلق بضمتین و بسکون دوم خوی نیکو ص و دنو نزدیک آمدن ص و بفتح

خلق اشاره است از حسن صورت یعنی از احوال ظاهر آنحضرت صلی الله علیه

وسلم و بضمت خُلق اشاره است از حسن سیرت یعنی احوال باطن آنحضرت

صلی الله علیه وسلم المعنی سبقت برد آن سرور صلی الله علیه وسلم بر سائر

انبیا علیهم السلام در حسن صورت و حسن سیرت و نزدیک نشدند و دیگر پیغمبران
آنحضرت را در کمال صفت علم و جلال صفت کرم یعنی آنچه در شب معراج
شعر تقرب و علم و حکمت بحضرت عطا شد هیچ نبی را کرامت نشد وکلهم
من رسول الله ملتمس غرفا من البحر او رشفا من الدیم اللغت التماس جستن چیزی
ص و درخواستن هم غرفت بمشت آب برگرفتن ص بحر دریا دیمی بکسر
خلاف بیر ص رشف بالفتح مکیدن و بفتحتین بقیه آب که در حوض مانده باشد
و رشفة آنقدر آبه تکن بچکد و فی المثل الرشف انقع ای اسکن للعطش هم دیمه
و دیمت بالکسر همیشه و بارانی که بپایی ببارد هم دیم بکسر اول و فتح ثانی جمع
المعنی جمله پیغمبران از رسول الله صلعم درخواست کنندگان اند یک کف
دست آب را از دریای علم و یک قطره را از سحاب جود و سخای حضرت
صلی الله علیه وسلم که بپایی بارنده است یعنی آنحضرت صلعم بحر علم و سحاب
جود و کرم اند و بنسبت آن دیگر انبیا بمنزله کف آب است از بحر
شعر وواقفون لدیه عند حدهم من نقطة العلم او من شکلة الحکم
اللغت الوقف والوقوف ایستادن و ایستانیدن لازم و متعدی هم
لدی نزد ص حد بالفتح و تشدید دال حائل میان دو چیز و نهایت و کناره
چیزی هم نقطه بالضم نشانه سیاهی و سپیدی بالعکس آن ص شکل
بالفتح اعراب دادن کتاب را ق حکم بکسر اول و فتح ثانی حکمتها جمع حکمت

بالکسر یعنی دانستن حقیقت هر چیز المعنی جمله انبیاء کرام علیهم السلام ایستادگان
نزد آنحضرت که بجد و مرتبه خود دیگر نبیه نقطه از علم آن سرور کائنات در تحصیل حقایق
و معارف الهیه با منزل اعراب کتاب در شریعت او از اوامر و نواهی یعنی ایستاده
اند همه پیغامبران برای رعایت ادب هیچو ایستادن امرا پیش بادشاه بجد و مرتبه خود
نزد آنحضرت مثل سلطان و دیگر انبیا مثل ندما و وزرا اند که بحضور سلطان بجد و مرتبه
خود ایستاده اند **فَهُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْنَاهُ وَصُورَتُهُ ثُمَّ اصْطَفَاهُ حَبِيبًا** ۵۴
بَارِئُ النَّسَمِ اللغت التم تمام شدن اقبال قمر تمام ماه شب چهاردهم ص
اصطفا برگزیدن هم باری پیدا کننده از خاک النسیم محرکه نفس الروح
کما النسمة محرکة والنسمة محرکة الانسان جمع آن نسیم هم المعنی پس
اوست آن کس که تمام شد خلقت او از روی حسن سیرت و حسن صورت پس
برگزید آنرا محبوب خود پیدا کننده ایشان و ارواح حاصل آنکه بعد آراسته کردن
از حسن صورت و حسن سیرت حضرت آفریدگار نبی کریم را محبوب خود گردانید **مُنَزَّهٌ** ۵۵
عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحَاسِنِهِ فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ اللغت
تنزیه دور کردن و پاک کردن از چیزهای زشت هم حسن بالضم خوبی و نکوئی
نقیض قبح محاسن جمع هم جوهر گوهر ص انقسام بالکسر حصه حصه شدن و بخش
بخش شدن هم المعنی او دور است از شریک در حسن و خوبی خود پس جوهر حسن
در محمد صلی الله علیه وسلم غیر منقسم و غیر تجزیه است یعنی جمله حسن صوری و معنوی

مخصوص و منحصر بذات پاک صاحب لولاک است آنچه دیگران را بسیار است بذات او
رسیده است حکیم سنائی گوید شیوه و شکل و شمائل و حرکات و سکنات او آنچه
خوبان همه دارند تو تنها داری دع ما ادعته النصارى في نبيهم
واحكم بما شئت مدحا فيه واحتكم اللغة دع بمعنى اترك صيغه خطاب
بجانب مراد است ادعت ماضی از ادعاء بالکسر و تشدید دال مهمله دعوی
کردن هم نصاری جمع نصران و آن قوم عیسی علیه السلام اند و خود را
موسوم باین اسم ساختند زیرا که ادعا میکنند که ناصر حضرت عیسی علیه السلام هستیم حکم فرمودن
و احتکام حکم کردن بر سبیل مبالغه المعنی ترک کن آنچه دعوی کرده اند نصاری
در حق نبی خود و بگو در حق سرور کائنات هر چه خواهی از مدح و ستایش و حکم کن در آن
وانسب الى ذاته ما شئت من شرف وانسب الى قدره ما شئت من عظم
اللغة شرف بلندی و جاه بلند و بزرگی صفت قدر بالفتح مرتبه صفت عظم
بکسر اول و فتح ثانی بزرگ شدن المعنی نسبت کن ای ... بسوی ذات
پاک آنحضرت هر چه خواهی از بزرگی و نسبت کن بسوی قدر و منزلت او هر چه خواهی
از عظمت و جلالت شان وی حاصل سخن آنست که چنانکه نصاری نبی خود عیسی را
علیه السلام را ابن الله گفتند اینچنین نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم مکن سوای آن
آنچه خواهی نسبت کن بسوی ذات پاک وی از عظمت و جلالت شان و صفات
فان فضل رسول الله ليس له حد فيعرب عنه ناطق بفم

اللغة اعراب بالکسر بیان کردن و هم ناطق سخن گوینده و هم فم بمعنی دهن
و این هر دو بتشدید میم نیز آمده و هم و اضافت فضل جانب رسول الله صلی الله علیه
و سلم محتمل است که اضافت مصدر باشد جانب مفعول و فاعل متروک است ای
فضل الله علیه و درین صورت اقتباس است از آیه کریمه وکان فضل الله علیک عظیما
و یا اضافت مصدر جانب فاعل و مفعول متروک است ای فضله علی خلق الله تعالی
المعنی بدرستیکه فضل رسول الله صلی الله علیه و سلم که بواسطه فضل خدا تعالی
که بر رسول علیه السلام حاصل است از نهایت که بیان کند او را سخن گو بدهان مصرع
تا معنی از مبالغه شاعر است و این شعر محل اعرابست و جایست ترکیب خواندن
آن در شرح قصیده [illegible] لو ناسبت قدره آیاته عظما احیا اسمه
حین یدعی دارس الرمم اللغة مناسبت شبیه کردن و هم آیات
جمع آیة بمعنی نشان و دارس کهنه شدن جامه و رمم بالفتح و بالکسر استخوان
پوسیده و پوسیده شدن استخوان و هم رمام جمع است هم و هم المعنی اگر مساوات
و برابری میکرد قدر و منزلت او را معجزات قاهره و آیات باهره از روی بزرگی زنده
میکرد نام او چنانکه خوانده می شد استخوان های پوسیده زنده شده اعنی معجزات
برابر قدر و منزلت آن سرور که نزد الله تعالی است نبود و اگر نه لاجرم
عظمت معجزات او مطابق مرتبه و قدر رفیع او از روی بزرگی میبود زنده
میکرد نام وی حیث الاعتراض چنانکه خوانده می شد آن نام اعظم [illegible]

وصله

بوسیده وریزه شده را ودرین بیت قطع زعم نصاری کرده است که ایشان گمان
برده اند که عیسی علیه السلام در مرتبه از رسول مقبول افضل است چرا که عیسی علیه
السلام احیاء اموات نمود ونبی من صلی الله علیه وسلم احیاء موتی نفرمود پس
دفع کرد این قول خود لو ناسبت وحاصل معنی آنست که معجزه احیاء موتی
باعث عظمت وجلال آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمی تواند شد زیرا که این معجزه
مرتبه عظمت وجلال او پایان تر است که شعر لَمْ یَمْتَحِنَّا بِمَا تَعْیَا الْعُقُولُ بِهٖ
حِرْصًا عَلَیْنَا فَلَمْ نَرْتَبْ وَلَمْ نَهِمِ اللغة امتحان آزمودن هم عی
بالکسر درماندگی بسخن هم عقول جمع عقل حرص بالکسر آز وآزمند شدن
لعلی هم ارتیاب بالکسر بشک افتادن هم نهم مشتق از وهم یا از هیم است
وهم غلط کردن هم هیم بالفتح شیفته وسرگشته شدن وعشق هم المعنی بیازمود
وتکلیف نداد مارا در شریعت خود رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن حکم واوامر و
نواهی که عاجز آید خرد از ادراک آن به سبب کمال شفقت فرمودن بر حال ما پس نه
افتادیم در شک وغلط وحیرانی حاصل اینکه در شریعت مصطفوی تکالیف شاقه
نیست چنانکه بودند در امم سابقه مثل قتل نفس وقطع ثوب از موضع نجاست
شعر أَعْیَا الْوَرٰى فَهْمُ مَعْنَاهُ فَلَیْسَ یُرٰى لِلْقُرْبِ وَالْبُعْدِ فِیهِ غَیْرُ مُنْفَحِمِ
اللغة اعیاء مانده شدن وماندہ کردن هم وری بفتحتین خلق هم قوله
معنا لا ای کمالات معنوی او قرب نزدیک شدن بعد دور شدن ولام بمعنی

برای توقیت است ای وقت القریب و وقت البعید کما فی قوله تعالی اقم الصلوة لدلوک الشمس انفحام بالکسر و حای مهمله خاموش شدن در حجت و ضمیر منفحم الفهم را فاعل یری بر تقدیر بودن یری صیغه معروف و بر تقدیر بودن مجهول غیر بفتح را حال است از ضمیر یری که راجع است بسوی وری ای لا یری الوری حال کونهم غیر منفحم یا مفعول ثانی یری باشد المعنی عاجز کرد خلق را ادراک کمالات معنوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نیست کسی که دیده شود در وقت غایت قرب و بعد وی غیر ساکت معترف بعجز و قصور خود حاصلش اینکه جمله خلق از قریب و بعید در ادراک کمالات آنحضرت صلی الله علیه وسلم عاجز و معترف بقصور خود اند

(۵۴) كالشمس تظهر للعينين من بعد صغيرة
وتكل الطرف من أمم

اللغت کالشمس خبر مبتدا محذوف است ای هو کالشمس و ضمیر هو راجع است بسوی حضرت محمد صلی الله علیه وسلم یا بسوی قرآن کلال کلاله کل ماند شدن و کند شدن شمشیر ص و خیره شدن چشم ص طرف بالفتح چشم نگریستن واحد و جمع ص و ص امم بفتحتین نزدیک شدن و اندک چیز است و نزدیک باشد نه دور ص و مقابل ص المعنی نبی صلی الله علیه وسلم یا قرآن مجید چو قرص آفتاب است که می نماید در چشم از دور خورد و خیره میکند چشم را از نزدیک و مقابله تشبیه داد مصرع نبی صلی الله علیه وسلم را با شمس تشبیه محسوس با محسوس یعنی چنانکه آفتاب از دور صغیر و قلیل النور معلوم می شود

و حقیقت و بزرگی او درک بصر نمیشود و با معان النظر از فرط حسن و کثرت شعاع نظر خیره میشود و همچنان نبی صلی الله علیه وسلم را اگر بغیر امعان نظر بینی گمان بری که بشر هست مثل سائر ناس و اگر با معان نظر ذات پاک وی را مشاهده و دقت کنی نظر از دقایق حسن و حقایق جمال و قدر و منزلت آنحضرت صلعم خیره می‌شود یا تشبیه داده قران را با شمس یعنی اگر کلام مجید بغیر امعان نظر بینی همچو کلام سایر بشر پنداری و اگر بتعمق نظر غور و ملاحظه کنی اعتراف نمائی بعجز ادراک دقائق معانی آن

وكيف يدرك في الدنيا حقيقته قوم نيام تسلوا عنه بالحلم ۵۵

اللغة كيف چگونه وهو اسم مبهم غير متمكن مبني على الفتح دفعا لالتقاء الساكنين حمراء الاول وقد يقع بمعنى التعجب ص قوم گروه از مردان نه از زنان ص نائم خواب کننده نیام جمع هم تسلیه و تسلی دلخوشی دادن و از دل کسی اندوه بردن و خورسند شدن هم حلم بالضم و بضمتين خواب دیدن و آنچه در خواب دیده شود هم المعنی چگونه دریافت کند در دنیا حقیقت ذات و صفات حمیده و اخلاق پسندیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا اسرار و دقائق قرانی را گروهی که خواب کنندگانند در غفلات و جهالات و قناعت کرده اند از ادراک حقیقت آن برآنکه صورت آنحضرت را در خواب ببیند حاصل اینکه چون صحابه کرام با وجود قرب و صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ادراک حقیقت آن صلعم کردن نتوانستند پس کسانیکه از زیارت ظاهری آنحضرت صلی الله علیه وسلم محروم اند

۵۱ و نیابد تمام و شرح آنچه شایسته اوست و نیابد اورا کما حقیقته انقطع تواند کرد فمبلغ العلم
فیه أنه بشر وأنه خیر خلق الله کلهم اللغت
بشر بتحقیق آدمی هم المعنی لیس غایت و نهایت علوم هم در ذات
و صفات حضرت محمد صلی الله علیه وسلم آنکه گویند بتحقیق او بشر است و لا
۵۲ آدمی است و بتحقیق او بهترین مخلوق الٰهی است وکل آی أتی
الرسل الکرام بها فإنما اتصلت من نوره بهم اللغت آی
جمع آیة و اینجا مراد از معجزات است اتی واتیان آمدن و یتعدی بالباء
اتصال پیوستن المعنی تمام معجزات و کرامات که آورده اند انبیاء رسول کرام
جز این نیست که پیوسته اند از نور محمدی صلی الله علیه وسلم با انبیاء علیهم السلام
الحاصل انوار سائر انبیا علیهم السلام و نور عرش و کرسی و نور قمر و نور شمس و نور
۵۳ صحابه و تابعین و مسلمین و مسلمات از نور محمدی پیدا شده است فإنه شمس
فضل هم کواکبها یظهرن أنوارها للناس فی الظلم اللغت
فضل و فضلت افزونی و افزون شدن و بخشش و غلبه کردن بر کسی
بفضلت هم کواکب جمع کوکب بمعنی ستاره انوار جمع نور بمعنی روشنی
ظلم بضم ظا و فتح لام جمع ظلمت بمعنی تاریکی المعنی حضرت سرور کائنات
علیه افضل التحیات آفتاب عالمتاب فضل عظیم است دیگر انبیاء کواکب
آن آفتاب اند ظاهر می کنند آن کواکب روشنی های آفتاب را برای مردمان

و تاریکی حاصل آنکه حضرت مثل آفتاب با لمتاب است و دیگر پیغمبران بمنزله
کواکب اند پیش از بعثت و ظهور وی عالم را که در تاریکی کفر و شرک بود و نور
هدایت خود براه روشن اسلام و توحید رهنمائی کردند و بعد ظهور دین آنحضرت صلی الله
علیه و سلم ادیان جمله انبیا علیهم السلام منسوخ گردید چنانکه در نور آفتاب نور کواکب
پنهان میشود ۞ أَكْرِمْ بِخَلْقِ نَبِيٍّ زَانَهُ خُلُقٌ ۞ بِالْحُسْنِ مُشْتَمِلٍ بِالْبِشْرِ ۵۳
مُتَّسِمِ اللغة اکرام گرامی کردن و بزرگ داشتن هم خلق بالفتح
فطرت و بضمتین سیرت زان بالفتح آراستن هم اشتمال جامه در خود
پیچیدن و فرا گرفتن حسن بالضم [illegible] بشر بالکسر [illegible] روی آدمی و گشاده روئی هم اتسام بالکسر
و تشدید تا بکسر [illegible] خود را نشان کردن و بچیزی نشان دار شدن
هم و اکرم صیغهٔ تعجب است المعنی چه خوب و بزرگ است خلقت ظاهر
محمد صلی الله علیه و سلم که آراسته کرده است او را خوبی سیرت باطن که بخوبی
مشتمل است و به گشاده روئی نشان مند است ۞ كَالزَّهْرِ فِي تَرَفٍ ۵۴
وَالْبَدْرِ فِي شَرَفٍ وَالْبَحْرِ فِي كَرَمٍ وَالدَّهْرِ فِي هِمَمِ اللغة زهر الزهرة
شکوفه النبات و لونه و ترف بالفتح تازگی از نعمت و آسایش هم بدر بالفتح
تمام لیلة البدر شب چهاردهم از ماه هم شرف بفتحتین بلندی و جای بلند
و بزرگی و علوی حسب هم همم بالکسر اول و فتح ثانی جمع همت المعنی این کریم
نبی شکوفه ماننده است در تازگی و تر و تازه تمام است در رفعت و علوی شان

۵۴ و مثل دریاست در جود و مثل زمانه ست در عالی همتی کانه وهو فرد
من جلالته فی عسکر حین تلقاه وفی حشم اللغت فرد بالفتح
تنها و یکتا هم عسکر لشکر بسیار از هر چیز هم حین بالکسر هنگام هم لقاء
بالکسر دیدن هم حشم بفتحتین نوکران و چاکران هم المعنی بسبب جلالت
و عظمت شان گویا آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حشم و در لشکر است
وقتی که ببینی تو او را تنها حاصل آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود
یکتا بودن با فوج و سپاه در نظر بیننده معلوم و محسوس میشود بسبب جلالت شان
۵۵ کانما اللؤلؤ المکنون فی صدف من معدنی منطق منه ومبتسم
لؤلؤ بضم هر دو لام مروارید بزرگ هم اللغت مکنون داشته شده هم
معدن بفتح اول و کسر دال کان زر و جواهر هم منطق بفتح میم و کسر طا هم
سخن گفتن هم ابتسام تبسم خندیدن هم و معدن نطق دهان و زبان و معدن
تبسم هر دو لبها و دندان و تشبیه کلام بلاغت نظام خواه دندان مبارک وی
حضرت با مروارید است المعنی گویا مروارید پوشیده شده اند در صدف ظاهر میشوند
از دو کان یکی نطق و دوم تبسم یعنی کلام بلاغت نظام یا دندان مبارک آنحضرت
صلی الله علیه وسلم همچو لآلی آبدار مخفی در صدف دهان و لب است که وقت کلام
۵۶ و تبسم ظاهر می شوند لا طیب یعدل تربا ضم اعظمه طوبی لمنتشق
منه و ملتثم اللغت طیب بالکسر بوی خوش هم عدل بالفتح

برابر کردن چیزی را بچیزی و برابری هم ترب بضم خاک هم بالفتح و تشدید میم فراهم آوردن چیزی بچیزی هم اعظم بضم ظا جمع عظم بالفتح است ق یعنی استخوانها طوبی بالضم و یا مدوده مفتوح مؤنث اطیب است بمعنی خوشبو و اثر لگا ہے بمعنی عیش خوش و بشارت و فرحت آید و نام درختیست در بهشت که بهر خانه از اهل جنت شاخی ازان باشد میوه ها آید تا گوئی خوشه ها ازان حاصل آید ح منتشق بفتحتین بو و بوئیدن تشمم مصدر مجا لطیفه اتی ص و هم الملتثم بکسر اول و سکون لام و کسر فوقانی و ثاء مثلثه بوسه دادن بچیزی یعنی بوسیدن ماخوذ از لثم بالفتح که بمعنی بوسه دادن است ح +

المعنی نیست کدامی خوشبو که برابری کند خاک را که جمع کرد عظام شریفه جسد مبارک حضرت صلعم را خوش عیش است برای بوئنده ازان خاک و بوسنده آن خاک چنانکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در مرثیه علیه السلام فرمود +

صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا ماذا علی من شم تربت احمد ان لا یشم مد الزمان غوالیا

حاصل اینکه کدامی خوشبو برابر خوشبوی قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست خوش عیش آنکه زیارت کرد و بوسه داد آن را

اَبَانَ مَوْلِدُهُ عَنْ طِيبِ عُنْصُرِهِ يَا طِيبَ مُبْتَدَإٍ مِنْهُ وَمُخْتَتَمِ ۵۹

اللغت ابانة روشن کردن و روشن گفتن هم مولد بکسر لام زمان ولادت و جای ولادت هم عنصر بضم اول و ثالث بمعنی اصل بیخ

بنیاد و نژاد او عبارت از خاک و باد و آب و آتش ع المعنی
ظاهر شد عجیب بوی خوش زمان ولادت آن حضرت صلی الله
علیه و سلم در زمان وفات آنحضرت صلعم بوی خوش از ذات شریف وی
یا معنی مصرع یا بطور بوده ای قوم مشاهده کنید بوی خوش زمان ولادت آنحضرت
صلی الله علیه و سلم را که در یک ساعت و بوی خوش زمان وفات آنرا که در مدینه
منوره ست **یوم تفرس فیه الفرس انهم قد انذروا بحلول البؤس** نله
والنقم اللغت تفرس و فراست دریافتن چیزی در اول نظر
بعلامات و آثار هم فرس بالضم اهل بلاد فارس ع و مراد ازان مجوس ای
آتش پرستان انذار ترسانیدن و ترسیدن هم حلول بالضم فرود آمدن
هم بؤس بالضم و سکون همزه سختی هم نقمة بالکسر کینه هم نقم بکسر نون و فتح
قاف عقوبتها جمع نقمة هم المعنی زمان ولادت حضرت روزیست که دانستند
دران روز فارسیان این معنی که بتحقیق ترسانیده شدند بفرود آمدن سختی
و عقوبتها این بیت متعلق ست با بیت سابق یعنی اکابر مجوس میلاد حضرت را
بعلامات و آثارات که بیانش در ابیات آینده ست دانستند و دریافتند
وبات ایوان کسری وهو منصدع کشمل اصحاب کسری غیر ملتئم سالله
اللغت بیتوتة شب گذرانیدن و بمعنی صیرورة هم آمده ست ایوان قصر
کسری بالکسر و رای مهمله مفتوح و در آخر الف بصورت یا لقب نوشیروان

و دیگر ملوک مدائن و فارس صح الصداع شگافته شدن هم شمل بالفتح پراگنده هم اصحاب
یاران و خداوندان نزد بعضی جمع صحب است بالفتح و آن جمع صاحب چنانکه و جمع او اصحاب
می آید و بعضی میگویند که اصحاب جمع صاحب است چنانکه اطهار جمع طاهر و انصار جمع
ناصر و اجهال جمع جاهل صح التیام بایکدیگر پیوسته شدن و باهم آمدن هم المعنی
و روز ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم روزیست که دران روز شکافت طاق کسری
دران حالیکه منهدم و منکسر است پراگنده مثل پراگندگی یاران نوشیروان که جمع آمده بودند
٦٢ یعنی در شب میلاد آنحضرت صلعم چهارده کنگره ایوان نوشیروان منهدم شدند وَالنَّارُ
خَامِدَةُ الْأَنْفَاسِ مِنْ أَسَفٍ + عَلَيْهِ وَالنَّهْرُ سَاهِي الْعَيْنِ مِنْ سَدَمِ اللغت نار آتش
خمود بالضم مردن و فرو نشستن آتش هم نفس بالتحریک دم انفاس جمع صح مراد از
انفاس در اینجا التهاب است فی الصحاح خمدت النار سکن لهبها اسف بفتحتین اندوه
و اندوهگین شدن صح نهر بالحرکت و بسکون جوی صح مراد ازان در اینجا فرات است که [illegible]
در وادی ساوه کذا فی شرح خالد بن عبد الله الازهری سهو بالفتح فراموش کردن و غافل
شدن آن را امیدن هم عین بالفتح روان شدن آب و چشمه آب هم صح سدم بفتحتین پشیمانی
با اندوه و خشم با اندوه هم المعنی آتش آتشکده مجوس فرو مرده شونده است بانه و لهب آن از اندوه خرابی
بر ایوان کسری یا بر خرابی حال کسری و دریای ساوه را هم که رود آب است از نیستیا و حمص و حران بر خرابی
حال ایوان کسری یا بر خرابی حال کسری یعنی هنگام ولادت حضرت سرور کائنات آتش آتشکده مجوس
که اندر مدت هزار سال یا صد سال باختلاف القولین روشن بود فرو نشست

۲۳ دریاے ساوه خشک شد وساءَ ساوةَ أن غاضت بحيرتها ورُدّ
واردُها بالغيظ حين ظمي اللغت سوء بالفتح اندوهگین کردن و بد کردن
وبالضم اندوه وبدی هم ساوه بفتح واو نام شهر در عراق عجم غ غیض بالفتح
کم شدن آب غ بحیره بالضم وبافتح جاست وخالد بن عبد الله الازهری در
شرح خود گفته که بحیرهٔ ساوه ماء مجتمع واسع الطول والعرض بقرب ساوه
رد بالفتح وتشدید دال بازگردانیدن وبازگشتن وبازآوردن هم ورود در آمدن
والورد بالکسر بآب آمدن وبآب آمدگان از مردم وشتر وتشنگان در آمده
هم غیظ بالفتح سخت خشم در آوردن وخشم سخت هم ظما بفتحتین تشنگی وتشنه شدن ش
المعنی غمگین شدند اهل شهر ساوه چون گم شد آب دریاچهٔ او وبازگردانیده شد
آینده آن دریاچه بخشم هنگام تشنگی زمانیکه تشنه بود از آنجا بازگشت یعنی اهل ساوه
۲۴ بسبب خشک شدن دریاچه ساوه غمگین شدند كأنّ بالنار ما بالماء من بللٍ
حزناً وبالماء ما بالنار من ضرمِ اللغت بلل بفتحتین تری هم
ضرم بالفتح سخت شدن حرارت چیزی وافروختن آتش سخت و بفتحتین هیمه
هیمه زود سوزنده هم المعنی گویا بجای نار چیزی بود که در آب هست از تری و نداوه
حزن وغم ودر آب چیزی بود که در آتش هست از حرارت یعنی حال کسری
۲۵ منقلب شد وآتش خاصیت آب وآب خاصیت آتش پیدا کرد والجنّ
تهتف والأنوار ساطعةٌ والحقّ يظهر من معنًى ومن كلمِ اللغت

جن بالکسر و تشدید نوعی از ملائکه هم و جن شیاطین است که جن اسم جنس بیان آ
بر واحد و کثیر اطلاق می توان کرد و در صراح است که جن بالکسر پری و گروه
خلاف الانس هتف بالفتح آواز کردن و آواز دادن هم وصح [illegible]
برآمدن نوری و جمع صحی صنم بالفتح قصد کرده شده و آنچه از لفظ [illegible]
هم و مراد از معنی بلکه مراد معنی اصطلاحیست کلام بالفتح و کسر اللام سخن [illegible]
صحت ابراهیم موسی المعنی جنیان آواز [illegible] و انوار صحیح [illegible]
است و حق ظاهر شد و از معنی و لفظ نبی جنیان [illegible]
و او شد و صحت او از براهین عقلیه و [illegible] یافته شد [illegible] بعثت نبی
آخر الزمان و در آن کتب بود عَمُوا وَصَمُّوا فَاِعْلَانُ الْبَشَائِرِ لَمْ تُسْمَعْ ته
وَبَارِقَةُ الْاِنْذَارِ لَمْ تُشَمِ اللغت عمی نابینایی صم کری بشائر جمع بشارت
بالضم و الکسر یعنی خبر خوش تیغ بارقه شمشیرها شم شیم بالفتح بنیام کردن
و برکشیدن شمشیر و نگریستن با سیار باران هم المعنی کور شدند و کر شدند کفار
قریش پس اعلان مژده نبوت شنیده نشد و شمشیرهای ترس دیده نشد یعنی
کفار قریش از دیدن شمشیرهای انذار نابینا و از شنیدن مژده نبوت کر شدند
و معنی بیت ماخوذ است از قوله تعالی صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُوْنَ
خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ وَعَلٰى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ
لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ مِنْ بَعْدِ مَا اَخْبَرَ الْاَقْوَامَ كَاهِنُهُمْ بِاَنَّ دِيْنَهُمُ الْمُعْوَجَّ لَمْ يَقُمِ شه

اللغة اخبار بالکسر خبر دادن و بالفتح جمع خبر هم کاهن فال گوی کهان
بالضم کهنه بفتحات جماعت ها دین بالکسر گرویدن نهادن و رام گردانیدن
و کسی را بنده و بر چیزی داشتن هم اعوجاج بالکسر کج شدن چشم هم عوج
بفتحتین کج شدن ء بالکسر و فتح واو کجی در دین و بعضی گفته اند که بفتحتین
کجی در بالای چیزی ایستاده چون دیوار و درخت و مانند آن و بالکسر و فتح
واو کجی در دین و در معیشت و رای هم اقامت ایستادن و بر پای داشتن
و راست داشتن و راست کردن هم المعنی عجب تر از آن که انکار ایشان
ابعد از آن که خبر داد گروه کفار را کاهن ایشان بآنکه تحقیق دین ایشان کج
است قائم و دائم نخواهد ماند یعنی باوجودیکه سطیح کاهن و شق که یکی از روسای کفار
بودند در دین بر خرابی دین ایشان خبر داده بودند تا هم چشم و گوش کفار از شنیدن
بشارت و دیدن بارقه انداز نابینا و کر شدند وَبَعْدَ مَا عَايَنُوا فِي الْأُفُقِ مِنْ ثله
شُهُبٍ مُنْقَضَّةٍ وَفْقَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ صَنَمِ اللغة ما مصدریه است یا موصوفه
معاینه روبروی چیزی را دیدن ع افق بالضم و بضمتین الناحیه جمع آفاق
او ما ظهر من نواحی الفلک ق شهاب بالکسر ستاره روشن و بمعنی شعله آتش
بلند شده و ستاره مانند چیزی که بشکل انار آتشبازی بر فلک دوان میشود
و آن رجم شیاطین است شهب بضمتین کواکب روشن جمع ع انقضاض
بقاف افتادن جنباو و تباه شدن و فرود آمدن چیزی بر چیزی و فرود آمدن

مرغ از هوا و رفتن ستاره هم و وفق بالفتح موافق آمدن و سازگار شدن هم
ضم بفتحتین جمع صنم المعنی و بعد از ان که چیزی دید در کرانه آسمان
از ستاره سوخته بسوی شیاطین که فرود آینده سوخت و افتاده چیزی که در زمین
سوخت از بیت ای با وجود رجم شیاطین و سرنگون شدن اصنام بودی از بلیها ان
۲۵ اعلام نشانهای نبوت و دیدن سوخت آمد از نابینا و کر شدند حتی غدا عن
طریق الوحی منهزم من الشیاطین یقفوا اثر منهزم الغدو غدو
و تشدید واو بامداد کردن هم و بمعنی صار نیز آمده سوخت وحی پیام فرستادن حق
تعالی بکسی و سخن نرم هم و در شرح خالد بن عبد الله الازهری نوشته الوحی
الکلام الخفی و طریق الوحی السماء منهزم بالکسر ای هزیمت یعنی شکست
شکسته و مقابل فتح است جمع شیطان بالفتح دیو و هر متمرد و سرکش را از جن
و انس و چارپایان گویند و هم شیاطین جماعت قفا بالفتح پس گردن و پس
مجازا یعنی مطلق پس و قفو یقفو تبع کردن و از قفا بریدن گلوی
گوسپند یقال شاة قفیة ای مذبوحة من قفاها و تقفیه در پی فرستادن
یقال قفیت علی اثره بفلان و تقفیه یعنی قوله تعالی ثم قفینا علی آثارهم
ص اثر بالکسر پی یقال خرجت فی اثره ص المعنی تا اینکه گشت از راه
آسمان گریزنده از شیاطین که میرفت دنبال گریزنده دیگر یعنی در شب ولادت
حضرت از رجم بالکه شیاطین یکی بعد دیگری منهزم شده می آمدند.

شعر كأنهم هربا ابطال ابرهة او عسكر بالحصى من راحتيه رمي

اللغت هرب بفتحتین گریختن هم ابطال بالفتح دلیران جمع بطل بفتحتین دلیر
هم ابرهه یکی از ملوک یمن و هم نام ابرهة بن الحارث ویقال له ذو المنار و ابرهة
ابن الصباح الحبشی من الیمن و کان جدا او ابا للملک ابرهة الاشرم الحبشی الغسانی
ملک الیمن وهو ابو یکسوم صاحب الفیل ص و اینجا معنی الثانی مراد است
آمده بود تا خانه کعبه را خراب کند حصی بفتحتین سنگریزه با حصاة واحد هم راحت
کف دست هم رمی بالفتح انداختن و تیر انداختن هم المعنی گویا آن سپاهیان
در گریختن اند چون سپاهیان ابرهه یا چون لشکر قریش اند یا انداختن سنگریزه پاک از دست
مبارک خود انداخته است یعنی شیاطین اند که ایشان را شهاب ثاقب درگرفتن چون سپاهیان
ابرهه بودند از انگندن سنگریزه پاک ابابیل های انگندند کما قال الله تعالی
فارسل علیهم الآیة یا مانند قریش اند در گریختن در واقعه بدر به سبب مشت
خاک و سنگریزه پاک رسول خدا صلی الله علیه وسلم در روی ایشان از دست
مبارک خود پاشیده آن چشم های ایشان و ستوران ایشان افتاد و ایشان
بدان مشغول گشتند و عاجز گردیدند و هزیمت خوردند کما فی التنزیل وما

مثله رميت اذ رميت ولكن الله رمى نبذا به بعد تسبيح ببطنهما
نبذ المسبح من احشاء ملتقم اللغت نبذ بالفتح انداختن از
دست و چیز اندک هم تسبیح سبحان الله گفتن هم مسبح تسبیح گوینده و در اینجا

مراد از یونس پیغمبر علیه السلام است کذا فی شرح الخالدی انتقام لقمر کرلنا
و فرو بردن جز برای ام المعنی انداختن بان سنگریزه بعد از آن که تسبیح گفتند
آن سنگریزه ها در دست مبارک وی همچو انداختن حق سبحانه تعالی یونس را
از شکم ماهی تسبیح گویان یعنی سنگریزه ها از دست مبارک وی تسبیح گویان افتادند
همچو یونس از بطن ماهی جاءت لدعوته الاشجار ساجدة تمشی الیه علی
ساق بلا قدم اللغت الجیء والمجیء آمدن و دعوة بفتح خواندن بسوی
طعام و جنگ بکسر اسم اشجار جمع شجر یعنی درخت سجود سر بر زمین نهادن
و فروتنی کردن ص مشی یمشی رفتن در آمدن لازم و متعدی ص ساق
ساق پا و تنه درخت ص المعنی آمدند بسبب خواندن او صلی الله علیه وسلم
درختان سر بر زمین نهنده و فروتنی کننده میرفت بسوی پیغمبر صلعم بر ساق
بغیر پا یعنی بسبب خواندن آنحضرت صلعم درختان بسوی آن رفتند بخضوع
و خشوع نهنده سر شاخهای خود بر زمین همچو هیئة ساجد و در کتاب الشفا
بتعریف حقوق المصطفی مصنفه قاضی عیاض از ابن عمر رضی الله عنه معجزه
دعوة اشجار چنین منقول است که گفت ابن عمر رضی الله عنه بودیم ما همراه
رسول الله صلی الله علیه وسلم در سفر پس نزدیک شد از حضرت رسول الله
صلعم اعرابی رسول مقبول صلی الله علیه وسلم فرمود کجا میروی اعرابی گفت
بسوای اهل خود میروم حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هیچ اراده خیر میداری که

اعرابی گفت چیست آنکه خبر باشد رسول مقبول صلعم فرمود بگو لا اله
الا الله وحده لا شریک له و ان محمدًا عبده و رسوله اعرابی گفت
چیست که گواهی دهد برای تو بر آن قول که تو گفتی حضرت صلی الله علیه و سلم
فرمود این درخت که در کناره صحرا است پس بخوان آنرا ای اعرابی بتحقیق آن
درخت جواب خواهد داد ترا اعرابی گفت خوانم آن درخت را پس قبول کرده
آن درخت دعوت مرا جای خود گذاشته با نجار زمین پیش رسول الله
صلی الله علیه و سلم آمد پس طلب شهادت کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم
ازان درخت سه بار پس آن درخت گواهی داد بانکه فرمود و بازگشت بجای خود
و آنچه منقول است که اعرابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
معجزه طلب کرد پس رسول مقبول صلعم بآن اعرابی فرمود بگو این درخت را
که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ترا می طلبد پس اعرابی گفت و میل کرد
از چپ و راست و پیش و پس خود و جدا گشت آن درخت از بیخ خود و با نجار
زمین پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم معه بیخهای گرد آلوده خود آمد و گفت
السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس اعرابی گفت که ای
رسول صلعم حکم کن درخت را که باز رود بجای خود پس رسول مقبول صلعم
حکم فرمود درخت بازگشت به بجای خود پیوست اعرابی گفت که ای
رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کن مرا تا سجده کنم ترا رسول مقبول صلعم

الله علیه وسلم فرمود اگر حکم میکردم کسی را برای سجده حکم میکردم عورتها را تا که
سجده کنند برای زوج خود اعرابی گفت پس حکم کن یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم مرا تا ببوسم سر و دست و پای ترا پس حکم داد حضرت رسول الله صلعم
برای تقبیل دست و پای خود و از جابر ابن عبد الله الطویل روایتست
که رفتند رسول الله صلی الله علیه وسلم برای قضای حاجت خود پس ندید جای
میان ستر گیرد پس ناگاه دید دو درخت را بکناره وادی پس رفت رسول
صلعم بسوی یکی از آن دو درخت پس گرفت شاخی را از شاخهای آن درخت
و فرمود که اطاعت کن مرا بحکم خدا پس منقاد شد و همراه آنحضرت صلی الله علیه
وسلم از جای خود برفت مثل شتر مهار کرده که گیرنده خود را اطاعت میکند
و گفت جابر که همین سان کرد با درخت دیگر رسول الله صلی الله علیه وسلم
تا آنکه بماند و میان آن درختان فرجه که فی الجمله مانع بستر می شد پس خطاب
فرمود رسول الله صلعم با آن دو درخت که بچسپید با خود با من پس چسپیدند آن درختان
و دور بایستی از جابر آمده که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا برای دعوت آن
درختان حکم فرمود و من فرموده حضرت صلی الله علیه وسلم را بدرختان
رسانیدم تا درختان آمده باهم ملحق شدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
شعر پس درختان قضای حاجت فرمودند کانما سطرت سطرا لما کتبت
فروعها من بدیع الخط بالقلم اللقم سطر بالفتح خط کشیدن

ونوشتن هم کتابت نوشتن هم فرع بالفتح شاخ درخت هم فروع بضمتین
شاخها جمع سرخ بدیع نو پیدا کننده و نو پیدا شدن هم المعنی گویا خط کشید
آن درخت برای آنکه نوشته او را شاخهای آن درخت از نادر خط و نادر قلم و در بعض نسخ
بجای قلم لفظ اللقم واقع است و لقم بفتحتین میانه راه هم پس معنی شعر چنین باید گفت
گویا خط کشید شاخهای آن درخت خط بدیع در میانه راه که می آید بحضرت
رسالت پناه و ذکر سطر و خط و کتابت و قلم حسن مراعات است مثل الغمامة ۴۴
انی سار سائرة * تقیه حر وطیس للهجیر حمی اللغت غمام بالفتح ابر غمامة یکی
ص انی بمعنی هر کجا سیر رفتن و راندن لازم و متعدی ص وقایه بالکسر نگاهداشتن از
هم حر بالفتح و تشدید را گرم شدن و زمین سنگلاخ هم وطیس تنور آهنین
و حمی الوطیس سخت گرم شدن تنور هم و وطیس اینجا کنایه از آفتاب است
هجیر گرمای نیمروز هم حمی سوزان شدن و سخت گرم شدن روز و تنور هم المعنی
مثل ابر هر کجا که رفت آن سرور کائنات صلی الله علیه وسلم سیر کننده بود آن
ابر با او تا نگاه دارد آنرا از گرمی سخت آفتاب که در نیمروز سخت گرم است
حاصل کلام اینکه چون رسول مقبول صلی الله علیه وسلم جائی تشریف می بردند
اشجار بر سر مبارک وی سایه میکردند تا گرمی آفتاب بر جسد اطهر وی نرسد
اقسمت بالقمر المنشق ان له * من قلبه نسبة مبرورة القسم اللغت قسم بفتحتین ۴۵
سوگند هم انشقاق شگافته شدن هم المعنی سوگند می خورم تا قمر شگافته

تشدید بدو مستعمل برای آن قمر از دل اطهری نسبتیست بجهت انشقاق
راست قمر چنانکه روایت کرده اند که هنگام طفولیت جبرئیل علیه السلام آمده
سینه مبارک حضرت صلعم را بشگافت و دل اطهر را بیرون آورده و پاک ساخت
بشست و از حرص و آرزو پاک کرده باز درست همو ساخت و کلام مجید
بدان ناطق است الم نشرح لک صدرک و قمر بشق القمر مشهور لقوله تع
اقتربت الساعة وانشق القمر اینجا و ما حوی الغار من خیر و من کرم
وکل طرف من الکفار عنه عمی الغار بالغین المعجمه در لغت بیخ کوه و شگاف کوه که خانه
مانند باشد و آن غار غار ثور اسفل مکه است کذا فی شرح الخالدی و مراد از خیر
صلی الله علیه وسلم است و مراد از کرم حضرت ابوبکر صدیق رضه است کذا فی
شرح الخالدی طرف بالفتح چشم و جمعش اطراف آمده و کفار جمع کافر المعنی
قسم بچیزی که جمع کرده غار از خیر و کرم یعنی حضرت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه یار وی را و هر چشم از
کافران از دیدن حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رضی الله
عنه یار وی نابینا شد فالصدق فی الغار والصدیق لم یرما وهم یقولون ما بالغار من ارم در
اللغة صدق بالکسر و الفتح راستی خلاف کذب و مراد از آن ذات
نبی صلعم کذا فی شرح الخالدی صدیق بالکسر و تشدید دال بسیار راستگو و لقب
خلیفه اول رضه هم ارم بفتحتین ارم بکسر اول احد یقال ما بالدار

من رحم وارحم ای احد کذا فی الصراح المعنی یعنی حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رض در غار بودند ندیدند آن گروه کفار و ایشان می گفتند نیست در غار کسی یعنی حضرت رسول کریم صلی الله علیه وسلم و حضرت صدیق اکبر رض در غار پنهان شدند و کفار بر در غار رسیدند و می گفتند که در غار کسی نیست

ظَنُّوا الْحَمَامَ وَظَنُّوا الْعَنْكَبُوتَ عَلٰى خَيْرِ الْبَرِيَّةِ لَمْ تَنْسُجْ وَلَمْ تَحُمِ

اللغت ظن بالفتح و تشدید نون گمان بردن حمام حمام بالفتح قمری و کبوتر و هر پرنده طوقدار هم عنکبوت نام کرم معروف نسج بالفتح بافتن جامه نسج بافنده و کلمه حوم بالفتح گرداگرد چیزی گشتن و پریدن و جز آن هم المعنی گمان بردند کفار قریش کبوتر را و گمان بردند عنکبوت را بر حضرت رسالت پناه نبافت بر در عنکبوت و آشیان نبست و بچه نداد کبوتر در غار حاصل اینکه چون کفار قریش بر در غار نسج عنکبوت و کبوتر را بر بیضه نشسته دیدند گفتند درین غار کسی نیست چه اگر کسی در غار می آمد نسج عنکبوت شکسته و بیضه کبوتر بحال خود باقی نمی ماند و کبوتر بر غار نمی پرید نقل است که در شب جمعه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و حضرت ابوبکر رض در آمدند در غار ثور سالک گشتند کفار قریش در تعقیب ایشان بر آمده می آمدند چون حضرت صدیق اکبر رض دید ترسید و گفت یا حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر یکی نظر کند بسوی قدم خود بر ما مطلع خواهد شد ایشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابابکر ما ظنک باثنین الله ثالثهما یعنی فرمود

اللهم اعم ابصارهم در حال بر در آن غار عنکبوت پرده تنید و کبوتر آشیان
نهاد و بیضه افگند پس چون کفار در حوالی غار رسیدند متردد گشتند و
بایکدگر می گفتند و اعجبا اگر کسی درین غار رفته بود چگونه پرده عنکبوت سلامت و بیضه
و آشیان کبوتر بحال خود می ماند و کبوتر بالای غار می پرید پس متحیر باز میگردیدند

۵۶ وِقَايَةُ اللهِ أَغْنَتْ عَنْ مُضَاعَفَةٍ مِنَ الدُّرُوعِ وَعَنْ عَالٍ مِنَ الأُطُمِ اللغت اغناء
بی نیاز کردن جم مضاعف و چندان کرده شده و افزون کرده شده و چند
ص و ع مضاعفه افزون کردن جم درع بالکسر زره جم و هی مونثة ادرع
و دروع جماعت ص عالی بلند الاطم مثل اجم حصون لاهل المدینة اطم الاضبط
بالضم و بضمتین تا حصنی درین ص المعنی نگهبانی الله تعالی بی نیاز کرد
حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم و حضرت صدیق اکبر رض یار وی را
از تضعیفات از زره ها و از حصارهای و قلعه های بلند یعنی بسبب
محافظت الهی حاجت قلعه و حصار باقی نماند

۵۷ مَا سَامَنِي الدَّهْرُ ضَيْماً وَاسْتَجَرْتُ بِهِ إِلَّا وَنِلْتُ جِوَاراً مِنْهُ لَمْ يُضَمِ اللغت سوم بالفتح خواری و رنج
کشیدن ع ضیم بالفتح ستم کردن مع فا ص و ص استجار پناه گرفتن
نیل یافتن ص جوار بالکسر و بالضم همسایگی جم یضیم مضارع است از ضیم المعنی
ظلمی نکرد روزگار بر من ظلم کردنی و پناه گرفتم بحضرت رسول خدا صلی الله
علیه و سلم مگر اینکه یافتم پناه و همسایگی از وی و ظلم نیافتم بصیغه مجهول ظلم یافته نگشتم

یعنی چون از زمانه بر من رنج رسید و بحضرت صلی علیه وسلم پناه گرفتم امان یافتم

اشه وَلَا الْتَمَسْتُ غِنَى الدَّارَيْنِ مِنْ يَدِهِ ۝ إِلَّا اسْتَلَمْتُ النَّدَى مِنْ خَيْرِ مُسْتَلَمِ اللغت التماس
بالکسر درخواستن غ غنا بالکسر توانگری و بی نیازی هم استلام بسودن سنگ
بدست یا بلب هم ندی بفتحتین بخشش هم وخیر مستلم کنایه از دست مبارک است
کذا فی بعض شرح المعنی التماس نکردم توانگری هر دو جهان را از وی مگر
اینکه پوشیدم بخشش را العینی یافتم بخشش را از بهترین دستیکه بوسه داده شده است

آشه لَا تُنْكِرِ الْوَحْيَ مِنْ رُؤْيَاهُ إِنَّ لَهُ ۝ قَلْبًا إِذَا نَامَتِ الْعَيْنَانِ لَمْ يَنَمِ اللغت رویا
بالضم وسکون همزه خواب دیدن وآنچه در خواب بینند هم نوم بالفتح خواب
کردن وخواب هم المعنی انکار مکن وحی را که حاصل می شد او را صلی الله علیه
وسلم از خواب بتحقیق آنجناب را قلبی است وقتیکه خواب میکند هر دو چشمان
مبارک وی دل در خواب نمی گردد کما صح فی حدیث الصحیحین عنه صلی الله
علیه وسلم انه قال تنام عینای ولا ینام قلبی شرح خالد فَذَاكَ حِينَ بُلُوغٍ مِنْ

سشه نُبُوَّتِهِ فَلَيْسَ يُنْكَرُ فِيهِ حَالُ مُحْتَلِمِ اللغت ذا اسم اشاره است برای
مفرد مذکر قریب یعنی این هم غ بلوغ رسیدن هم نبوة بضمتین و تشدید و او
خبر دادن غیبی غ احتلام خواب دیدن وجماع کردن در خواب یا
انزال در خواب یعنی مطلق انزال نیز آمده هم محتلم بکسر اللام العاقل البالغ کذا فی
شرح الخالدی المعنی پس بودن وحی در خواب آنحضرت صلی الله علیه وسلم را

وقت رسیدن پیغمبری اوست و آن چهل سال است یا مدت چهل و یک سال
پس نیست که انکار کرده شود در آن مثل خواب محتلم یعنی وحی او را در خواب
در مدت چهل سال یا چهل و یک سال حاصل می شد فائده در سن چهل و یک
سال از مولد آن صلی الله علیه وسلم نبوة بحضرت صلی الله علیه وسلم عطا شد و
شامی گفته که در شروع چهل سال بعضی گفته اند که بعد گذشتن شش ماه از
سال اربعین و بعضی گفتند که بعد گذشتن ده روز و بعضی گفتند که بعد گذشتن
دو شهر و قول اول صحیح است اتفاق کرده اند بان علما و اختلاف کرده شد
در شهر بعثت آن سرور صلعم بعضی گفته در شهر ربیع الاول و بعضی بر آن هستند
که در شهر رمضان نبوة بحضرت صلعم حاصل شد و قول اول مشهور تر است
در زرقانی و شرح مواهب لدنیه در میان هر دو قول باین طور تطبیق داده که
ابتدای وحی در خواب در شهر ربیع الاول واقع شد و تا مدت شش ماه وحی
در خواب آمد بعد از آن نازل شد وحی قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم
و آمد جبرئیل در غار حرا در شب قدر از رمضان کما ذکره الله تعالی بقوله تعالی
شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و بقوله انا انزلناه فی لیلة القدر و اختلاف
کرده شد در این که در کدام تاریخ نبوة عطا گردید پس بعضی گفتند که تاریخ دوازدهم
ربیع الاول و بعضی گفتند که تاریخ دوم ربیع الاول و بعضی گفتند که تاریخ هشتم ربیع الاول اختلاف است و قول
و فی کامل و در یک نسخه از رحیم ما قال الحج یا هاشم ابن عبد الغفور ابن عبد الرحمن السندی

٥٤ التسوی فی بذل القوة فی حوادث یعنی النبوة ٭ تبارک الله ما وحی بمکتسب
ولا نبی علی غیب بمتهم ٭ اللغة تبارک بلند شدن و پاک گشتن هم
اکتساب حاصل کردن چیزی بسعی خود و گرد آوردن هم غیب بالفتح ناپیدا شدن
هم اتهام بالکسر و تشدید تهمت نهادن هم المعنی بزرگ و پاک است او تعالی نیست
وحی کسب کرده شده باستعداد بشری و نیست نبی بر غیب الا و تهمت زده یعنی
وحی چیزی نیست که کسب کند آنرا بلکه وحی چیزی است که فرستادن را خدای
عز و جل بواسطه جبرئیل علیه السلام سوی پیغمبر خود و نیست جای تهمت کردن
٥٥ نبی مخبر اسرار غیب را بکذب این شعر محل اجابت دعاست کم ابرئت وصبا
باللمس راحته ٭ واطلقت اربا من ربقة اللمم ٭ اللغة ابرا از بیماری
رهانیدن و از بیماری بی شدن هم وصب کلفت بمعنی مرض ق لمس بالفتح
سودن هم اطلاق از بند رها کردن هم ارب کفرح و ربالو حاجت ق ربقه
بالکسر حلقه از رسن که در گردن ستور بندند و آن رسن را ربق بالکسر گویند هم
اللمم بالفتح نوعی از جنون هم المعنی بسیار بیماران را شفا داد بمالیدن دست
٥٦ مبارک خود و وارهانید حاجتمندان و دیوانگان را از قید جنون ٭ واحیت
السنة الشهباء دعوته ٭ حتی حکت غرة فی الاعصر الدهم ٭ اللغة اسنة قحط
اسنات قحط افتادن یقال اسنت القوم وهم مسنتون و سال ق شهبا
بفتح اول و سکون ثانی و حرف سوم بای موحده مؤنث اشهب

بمعنی بادیان سفید و سیاه که سفیدی آن غالب باشد بر سیاهی آن ع
دعوة دعا کردن ص حکایة بالکسر سخن نقل کردن و مانند شدن ص غرة بالضم
سپیدی پیشانی اسپ بزرگتر از درم ص اعصر بالفتح همزه و سکون عین و ضم
صاد مهمله جمع عصر بمعنی روزگار همچو ابحر جمع بحر ادهم بالفتح سیاه و اسپ سیاه رنگ ع
دهم بضم اول و فتح ثانی جمع آن المعنی برداشت قحط را از جهان دعای
آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا غایتیکه مشابه شد آن سن بیاض را در زمانه
گذشته و تیره بود بسبب سبزی و زرع و وصف سنة حمرا با شهبا بطریق تهکم
یا بجهت تفاول باشد یا باین وجه که چون زمین در قحط سالی سفیدی باشد
غیر مخضر از روئیدگی سبزه لهذا عرب بادنی ملابسة سنة حمرا را شهبا میگویند بعارض جاد
او خلت البطاح بها سیبا من الیم او سیلا من العرم اللغت عارض ابر پراگنده
در افق ص جود باران نیکو و بسیار آمدن باران یقال جاد المطر فهو جائد ص
خیل خیلوله تخیلا گمان بردن ص البطح آب رود در سنگلاخ ابطح بطاح جمع
وثانی علی غیر القیاس ص سیب بالفتح بخشش و احسان و روان شدن
آب ص یم بالفتح و تشدید میم دریا ص سیل بالفتح آب بسیار که روان باشد و روان
شدن آب و خون و جز آن ص عرم بالفتح و عین مهمله مفتوح و کسر رای
مهمله آب بسیار جاری که سد ره او را شکسته باشد چه عرم بمعنی رود خانه و سد که
پیش رودخانه گرفته باشند بهندی مینڈ گویند از منتخب و ظاهر است که این

قسم آب جاری که سد را شکسته روان شده باشد بغایت تند و تیز و عریض
باشد و سیل العرم اشاره است بسوی آیت فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل
العرم وبدلناهم الخ ع المعنی بسبب ابر که بسیار بارید گمان بردی کوهها
را باران بارش آب روان از دریا یا آب بسیار روان از عرم حاصل اینکه زنده
گردانید دعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم زمین مرده را بعد موت
آن تا غایتی که شد در حسن و لطافت از تازگی و رویدگی نباتات روشن همچو
سفیدی جبهه فرس صحرا و دریا گشت دَعْنِی وَوَصْفِی آیَاتٍ لَهُ ظَهَرَتْ ظُهُورَ نَارِ
القِرَى لَیْلًا عَلَى عَلَمِ اللغت دع امر است از ودع و در صراح متن
گفته دع بمان و هو امر بمعنی اترک قری تحقیق معنی آن بالا گذشت فائده
گویند که اسخیاء عرب از برای صلای مهمانی آتش می افروزند بر بالای کوه
تا خلق خبردار شوند و بر مائده ایشان حاضر آیند المعنی ترک کن مرا با وصف
کردن من آن نبی را معجزات ظاهره و باهره اند که ظاهر شدند همچو ظاهر بودن آتش مهمانی
در شب تاریک بر سر کوه بلند حاصل کلام اینکه در ایام جاهلیت که همچو لیالی مظلم
بودند ظهور معجزات ظاهره نبی صلی الله علیه وسلم در آن ایام همچو آتش ضیافت
بر سر کوه روشن و هویدا است ذات پاک وی مستغنی است از وصف و
بیان من فَالدُّرُّ یَزْدَادُ حُسْنًا وَهُوَ مُنْتَظِمٌ وَلَیْسَ یَنْقُصُ قَدْرًا غَیْرَ مُنْتَظِمِ متن
اللغت انتظام در سلک شدن مروارید المعنی اگر مروارید زیاد

میشود و از روی حسن در حالیکه سفته شده است و نیست که ناقص شود و از
قیمت کم نشود در حالیکه منثور و غیر منتظم است و درین بیت مصرع مضامین
می گوید که گمان مبر ای مستمع در اینکه بنظم بیان علیه السلام بسبب نظم من
در قدر و قیمت زیادت گرفت بلکه بنظم بیان حضرت صلی الله علیه وسلم نظم من در
حسن و خوبی همچو گوهر شاهوار گران بهاست لله در من قال ـــ
ما ان مدحت محمدا بمقالتی ٭ لکن مدحت مقالتی بمحمد ٭ فَمَا تَطَاوَلَ آمَالُ الْمَدِیْحِ
اِلیٰ مَا فِیْهِ مِنْ کَرَمِ الْاَخْلَاقِ وَالشِّیَمِ اللغت تطاول کردن دراز ۹۰
کردن وقت نا گسستن هم ال بفتحتین امید داشتن امید آمال جمع شیم
بالکسر و فتح یا طبیعتها جمع شیمه المعنی پس نیست که دراز کرد امیدها
ستایش کنندها بسوی چیزی که در ذات پاک اوست از مکارم اخلاق و نیکو
عادات یعنی ستایش کننده قاصر است از بیان او صفات و عادات
پسندیده آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب کثرت شمائل حمیده بی پایانی
که در بها و فیض بینا و آن باعث تخلیق و ایجاد جمیع اشیاء به قدری که جنبش
حرفی از آن گفتن نتواند آیَاتُ حَقٍّ مِّنَ الرَّحْمٰنِ مُحْدَثَةٌ قَدِیْمَةٌ صِفَةُ ۹۱
الْمَوْصُوْفِ بِالْقِدَمِ اللغت حدوث بالضم نو پیدا شدن چیزی که وجود
صفت مخلوقات است ع قدم بالکسر و فتح دال دیرینه گشته شدن قدم که
از صفات حق تعالی است ع المعنی آیات قرآن مجید که حق نو است از

از الله تعالی نازل شدند بروی قدیم اند چراکه صفت خداوند قدیم انکه موصوف
به قدم است حاصل کلام اینکه کلام مجید باعتبار حروف و معانی و اصوات
حادث است مگر چونکه کلام نفسی عبارت از انست قدیم است بجهت آنکه صفت
موصوف بقدم است و صفت موصوف بقدم هم قدیم باشد مثل دیگر صفات
باری تعالی یعنی کلام الله صفت ذاتی و ثبوتی است قائم بذات خدا ازلی و ابدی
و ذات خدا قدیم است پس آنهم قدیم باشد و تفصیل این مسئله در کتب عقائد از علما
رحمهم الله تعالی بکمال شرح و بسط بعرض بیان آمده ان شئت فارجع لم تقترن

۹۱ بزمان وهی تخبرنا عن المعاد وعن عاد وعن ارم ۩ اللغت اقتران نزدیک
شدن مع زمان وقت مع معاد بالفتح جای بازگشت و عالم آخرت اسم عاد
قبیله ایست که هود علیه السلام برسالت ایشان آمده بود و ایشان از نسل
عاد بن ارم بن سام بن نوح بودند و مردم را نیز عاد خوانند هم و از باعث
نافرمانی حق بطوفان باد هلاک شدند مع ارم بکسر اول و فتح دوم نام شهر عاد
و نام پدر عاد یا نام مادر هم المعنی نزدیک نیستند آن آیات قرآنی بزمان چرا
که قدیم اند و قدیم مقترن محدث که زمانه است نباشد و آن آیات خبر می دهند ما را از حال
آخرت و از حال عاد و پدر عاد یعنی خبر میدهد از امور و احوال که در امم سابقه گذشته

۹۲ اند دامت لدینا ففاقت کل معجزة من النبیین اذ جاءت ولم تدم ۩
اللغت دوام همیشه بودن مع لدی نزد لغة فی لدن مع فوق برتر از بالا

شدن در مرتبه هم المعنی همیشه باقی ماندن آیات نزد ما در عمر دنیا تا قیامت
پس سبقت برد جمله معجزات را از انبیاء علیه السلام چه اگر آمد و باقی نماند
یعنی آیات قرآنی فائق اند بر دیگر کتب سماوی منزله بر انبیاء کرام مثل توریت
و زبور و انجیل و دیگر صحف چرا که احکام آن کتب بنزول قرآن مجید منسوخ گشتند

مُحَکَّمَاتٌ فَمَا یُبْقِیْنَ مِنْ شُبَهٍ، لِذِیْ شِقَاقٍ وَلَا یَبْغِیْنَ مِنْ حَکَمِ [illegible]

اللغت البقا با
ز داشتن هم شبه جمع شبهه بمعنی خلل در دل ذی بالکسر بمعنی خداوند و صاحب غ
شقاق بالکسر مخالفت و دشمنی کردن هم بغی جستن هم حکم بفتحتین حاکم
هم المعنی محکم و استوار اند آیات قرآنی پس باقی نمیگذارند شبهه را برای
صاحب خلاف و دشمنی و نمی جویند حاکم را که حکم کند بر سستی و درستی وی

مَا حُوْرِبَتْ قَطُّ اِلَّا عَادَ مِنْ حَرَبٍ، اَعْدَی الْاَعَادِیْ اِلَیْهَا مُلْقِیَ السَّلَمِ [illegible]

اللغت حرب بالفتح کار زار
و بفتحتین خشمگین شدن هم قط بالفتح و ضم و تشدید طاء و تخفیف آن هرگز و همیشه
و بالفتح و تخفیف طاء بمعنی پس نیز آمده است هم عود بالفتح باز گشتن و گردانیدن هم
اعدی دشمن تر اعادی جمع عدو بمعنی دشمنان القاء افگندن هم سلم بفتحتین
گردن نهادن هم المعنی محاربه کرده نشد با آن آیات هرگز در هیچ حالی از احوال
الا اینکه رجوع کرد از خشم از معارضه کردن دشمن ترین دشمنان بسوی آن آیات
در حالیکه افگنده صلح است حاصل اینکه هرکه با قرآن مجید معارضه کرد در آخر بسبب
عجز از معارضه اعتراف به بلاغت آن نمود چنانکه آیه کریمه و ان کنتم فی ریب مما

نزلنا علی عبدنا فاتوا بسورة من مثله اشاره است بان ردّت بلاغتها دعوی
معارضها ردّ الغیور ید الجانی عن الحرم اللغت ردّ بالفتح وتشدید دال باز ش۹۴
گردانیدن وباز گشتن وباز آوردن هم بلاغت رسیدن بمرتبهٔ کمال در ایراد
کلام هم معارضه باکسی برابری کردن هم غیور بالفتح بسیار رشک برنده بر اهل خانه
خود وجز آن هم وبسیار غیرت کننده هم جانی گنهگار از جنایت هم حرم بفتحتین اندرون
سرای مردمان هم وجمع حرم هم وفی الصراح حرمة الرجل حرمت اهله المعنی باز گردانیده
است بلاغت وفصاحت آیات قرآنی دعوی کاذبهٔ برابری کننده آیات را
مانند باز گردانیدن مرد بسیار غیرت دار دست جنایت کننده را از حرم خود
یعنی چنانکه مرد غیور حامی حرمت اهل خود می باشد می خواهد که جانی اهل او را
نه بیند همچنان بلاغت وفصاحت آیات قرآنی دعوی معارض را باطل میدارد
لها معان کموج البحر فی مدد وفوق جوهره فی الحسن والقیم اللغت مدد بالفتح کشش ش۹۵
وا کشیدن وآب سیل بسیاری وافزونی آب خلاف جزر هم قیم بکسر اول وفتح
ثانی جمع قیمت المعنی برای آن آیات معانی کثیره اند همچو موج دریا در افزونی
و بالای گوهر دریا است در خوبی و بها یعنی از گوهر دریا گران بها هستند فما
تعد ولا تحصی عجائبها ولا تسام علی الاکثار بالسأم اللغت عدّ بفتحتین شمار ش۹۶
وشمرده شده هم احصا بالکسر شمردن وضبط کردن هم عجب بفتحتین شگفت
چیز عجیب جمع عجائب هم سومه بالضم نشان هم سوم بالفتح خواری

ورنج کشیدن ع وص اکثار بالکسر بسیار گفتن هم سام بالفتح وسکون
همزه بستوه آمدن هم المعنی پس شمار کرده نمی شود و حصر کرده نمی شود عجائب
اعجاز و دقائق و حقائق فصاحت و بلاغت آیات کلام شریف و رنج کشیده
نمی شود قاری آن بر کثرت تلاوت بسبب واماندگی و ملال یعنی عجائب
حقائق و غرائب دقائق آیات قرآنی از حیطهٔ حساب و اندازهٔ شمار خارج اند
و در تکرار آیه و کثرت تلاوت آن علامت ملالت و آثار سآمت قاری را پیدا
نمی شود قَرَّتْ بِهَا عَيْنُ قَارِيهَا فَقُلْتُ لَهُ لَقَدْ ظَفِرْتَ بِحَبْلِ اللهِ فَاعْتَصِمِ ٩٩
اللغت قرة بالضم و تشدید را روشنی هم ظفر بفتحتین فیروز شدن هم
حبل بالفتح رسن و حبل الله قرآن است قال الله تعالی واعتصموا بحبل الله ای
بکتابه و در حدیث است القرآن حبل الله اعتصام بالکسر چنگ در زدن ع
المعنی روشن شد بقرأت آن آیات چشم خواننده آن پس گفتم برای آن
قاری که هر آئینه بتحقیق فیروز گشتی و ظفر یافتی بحبل الله که قرآن مجید است پس
چنگ در زن و محکم گیر این شعر محل اجابت دعاست اِنْ تَتْلُهَا خِيفَةً ١٠٠
مِنْ حَرِّ نَارِ لَظًى اَطْفَاْتَ حَرَّ لَظًى مِنْ وِرْدِهَا الشَّبِمِ اللغت تلاوت بالکسر خواندن قرآن
و جز آن هم خیفه بالکسر ترس هم لظی بفتحتین دوزخ و آتش زبانه زننده هم اطفاء
کشتن آتش و چراغ هم ورد بالکسر پاره از خوانندگی و جز آن که وظیفه باشد
و بآب آمدن و باب آیندگان هم شبم بفتحتین سرما و سرد شدن و بفتح شین و کسر با

مو حاره بمعنی چیز سرد ع المعنی اگر بخوانی آن آیات را از روی ترس
از گرمی آتش دوزخ سرد کنی گرمی آتش دوزخ را از آب برکت خواندن آن که
سرد است كَأَنَّهَا الْحَوْضُ تَبْيَضُّ الْوُجُوهُ بِهِ ۞ مِنَ الْعُصَاةِ وَقَدْ جَاؤُوهُ كَالْحُمَمِ ۱۰۱
اللغت حوض بالفتح جای که برای آب بر زمین سازند و حوض ساختن هم
مراد از حوض کوثر است شرح خالد ابیاض سفید شدن و بیاض سفیدی هم
وجه بمعنی رو جمع آن وجوه عصاة جمع عاصی بمعنی گنهگاران همچو قضاة جمع قاضی
حمم بضم اول و فتح ثانی انگشت هم جمع حممه بضم حا و تشدید میم المعنی گویا
تلاوت آن آیات مثل حوض کوثر است که روشن می شود رویها بآن حوض
از گنهگاران در حالیکه آمدند آن عصاة آن حوض را بار و رویهای سیاه همچو انگشت
یعنی چنانکه سیاهی رویهای سیاه عاصیان است از شست و شوی حوض
کوثر زایل می شود همچنان سواد قلوب مومنین از تلاوت قرآن مجید دفع می شود
وَكَالصِّرَاطِ وَكَالْمِيزَانِ مَعْدَلَةً ۞ فَالْقِسْطُ مِنْ غَيْرِهَا فِي النَّاسِ لَمْ يَقُمِ اللغت صراط ۱۰۲
بکسر اول راه راست و نام پلی است که بر سر دوزخ باشد و آن از مو باریکتر و از
شمشیر تیزتر ع معدله بالفتح و دال مهمله مکسور عدل ۞ ع قسط بکسر داد قیام
بالکسر ایستادن [illegible] المعنی و آن آیات مثل راه راست و مثل ترازو
است در عدل و داد و استوا استقامت و سویت حق در میان مردان پس
عدالت و انصاف از غیر آن آیات قائم نیست ۞ لَا تَعْجَبَنْ لِحَسُودٍ رَاحَ يُنْكِرُهَا ۱۰۳

تجاهلاً وهو عین الحاذق الفهم اللغت حسود بالفتح بدخواه
وفی القاموس حسده تمنی ان تتحول الیه نعمته وفضیلته او یسلبهما راح بمعنی صار
تجاهل با وجود دانستن خود را نادان وانمودن ع حاذق زیرک
واستاد در کار فهم گشتن سریع الفهم المعنی عجب دار از حاسد که گشت
منکر آیات کلام الله را از روی تجاهل بحال آنکه حسود نباید وانا تیز فهم است
باعجاز کلام الهی قد تنکر العین ضوء الشمس من رمد وینکر الفم طعم الماء من سقم متن
اللغت رمد بفتحتین درد چشم الفم دهن مثلثة اصله فوه وقد تشدد المیم مثلثة
فی الفم بالفتح مزه سقم بفتحتین بیماری المعنی تحقیق منکر می شود چشم ضیاء آفتاب را از
درد ومنکر می شود دهن مزه آب را از بیماری یعنی چنانکه چشم درد رسیده انکار
از ضیاء شمس میکند بسبب عجز خود از ادراک آن ودهن بیمار ابا از عذوبت آب
خوشگوار می نماید بسبب علت واز انکار چشم درد رسیده ودهان بیمار در ذات آ
شمس وذات آب نقصان پیدا نمی شود همچنان از انکار حاسدان
منکر قرآن با وجود علم ایشان باعجاز آیات قرآنی در نفس آیات نقصان ظهور
نمی شود چنانکه سعدی گوید گر نبیند بروز شپره چشم * چشمهٔ آفتاب را چه
گناه یا خیر من یمم العافون ساحته سعیا وفوق متون الاینق الرسم متن
اللغت یمم ام بالفتح آهنگ کردن یقال امه وامّه وتامّه بمعنی ای قصد
العافون جمع عاف فی القاموس عاف کل طالب فضل او رزق ساحت

فضاهای خانه و سرای هم و مراد اینجا حریم الدار شرح خالد سعی بالفتح کوشیدن
و قصد کردن و دویدن و شتاب کردن و رفتن هم متن بالفتح بر پشت زدن
و سخت پشت متون جمع هم ناقه ماده شتر اینق جمع ص رسم جمع رسوم ناقه
رسوم آنکه اثر پای وی بر زمین ماند از سختی رفتار ص المعنی ای بهترین کسی
که قصد کنند سالکان حریم دار او را و التجی آستانه او را در حالیکه پیاده باشند
و در حالیکه سوار باشند بر پشتهای شتران تیز رفتار و صاحب این شعر محل ابا
و بها است وَمَنْ هُوَ الآيَةُ الكُبْرَى لِمُعْتَبِرٍ وَمَنْ هُوَ النِّعْمَةُ العُظْمَى لِمُغْتَنِمِ [illegible]
اللغت کبری تانیث اکبر عظمی تانیث اعظم اغتنام غنیمت گرفتن از کفار
و غنیمت شمردن هم المعنی و بهترین کسی که اوست آیت بزرگ و علامت عظیم
در شناخت حق سبحانه نزد آنکس که بچشم اعتبار بیند و بهترین آن کسی که اوست
نعمت عظمی برای آنکه غنیمت شمرد نعمتها که آن بدایت است بسوی اسلام سَرَيْتَ
مِنْ حَرَمٍ لَيْلًا إِلَى حَرَمٍ كَمَا سَرَى البَدْرُ فِي دَاجٍ مِنَ الظُّلَمِ اکنون شروع کرد مصنف [illegible]
در بیان معراج اللغت سری بشب رفتن ص و مراد از حرم اول مسجد حرام
و از حرم ثانی مسجد اقصی کذا فی شرح الخالدی و قیل الازهری داج به تشدید جیم شب
بسیار تاریک هم برای ضرورت شعر بتخفیف مستعمل شد ظلم بضم اول و فتح ثانی
ظلمت جمع المعنی بشب رفتی تو ای رسول الله صلی الله علیه وسلم از مسجد حرام
که در مکه است بسوی مسجد اقصی چنانکه رود ماه شب چارده در شب تاریک از ظلمت

یعنی سواد لیل انتشار اضواء گردید چنانکه از خروج بدر از تحت ظلام تمام نور و
ضیا پدید می شود وبیت ترقی الی ان نلت منزلة من قاب قوسین لم تدرک ولم ترم
۱۰۸ اللغت بیتوتت شب باشی کردن در جای ترقی برآمدن بر نردبان هم
نیل یافتن هم قاب یا بین قبضه کمان و خانه کمان قاب قوسین مقدار دو
کمان ترم ادراک بالکسر دریافتن اشیای غیر محسوس ترم روم بالفتح جستن
هم المعنی شب گذرانیدی تو یا رسول الله صلی الله علیه وسلم بالا رفتن تا آنکه
یافتی رتبه منزلت را از قاب قوسین که نیافت و نجست کسی یعنی در شب معراج
قاب قوسین مقام تو شد که هیچکس از انبیا کرام علیهم السلام تا آن مقام نرسید
و آن جا نرسیده وقدمتک جمیع الانبیاء بها والرسل تقدیم مخدوم علی خدم
۱۰۹ اللغت تقدیم پیش کردن و پیش فرستادن پیش شدن هم خدم
و غلامان خادم واحد هم المعنی پیشوا کردند ترا جمله انبیا و رسولان بسبب
آن منزلت که یافتی تو در شب معراج مانند تقدیم مخدوم بر خادمان و درین بیت
اشاره است بآنکه روایت کرده اند که در شب معراج ارواح مطهرات جمع آمدند
و در خدمت رسالت پناه در مسجد اقصی و جبرئیل علیه السلام اذان گفت و
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم امامت نمود و دوگانه را بر وجه اتم والله اعلم
۱۱۰ وعلمه احکم وانت تخترق السبع الطباق بهم فی موکب کنت فیه صاحب العلم
اللغت اختراق دریده شدن هم سبع بالفتح هفت طباق بالکسر موافق کرد

دو چیز را با هم و طبقاً تبیله بعضی بر بعضی باشد قال الله تعالی خلق سبع سموات
طباقا ای مراد از سبع طباق هفت آسمان باشد موکب بالفتح و کسر کاف گروه
سواران و مراد از موکب اینجا گروه ملائکه و از صاحب علم معزز و مشرف و کریم
التقدیم مقدم بر همه قوم است نه اینکه در دست وی علم بود کذا فی شرح الخالد بن
عبد الله الازهری المعنی و تو قطع کردی هفت آسمان را با انبیا و رسل در جماعت
ملائکه بودی تو در آن گروه معزز و کبیر التقدیم مقدم بر آن قوم یعنی گذشتی بر سمای
دنیا بآدم ع و بر سمای ثانی بعیسی ع و یحیی ع و بر آسمان ثالث به یوسف ع و بر آسمان
رابع بادریس ع و بر سمای خامس بهارون ع و بر آسمان سادس بموسی ع و بر آسمان
سابع بابراهیم علیهم السلام و بودی تو در گروه ملائکه کرام صاحب التحیة و السلام
کذا فی شرح الخالد بن عبد الله الازهری حَتّٰی اِذَا لَمْ تَدَعْ شَأْوًا لِمُسْتَبِقٍ مِنَ الدُّنُوِّ
وَلَا مَرْقًى لِمُسْتَنِمِ شأو اللغة الوسع الترک شأو بالفتح نهایت و پایان هر ١١١
چیز و پیشی گرفتن مستبق پیشی گیرنده دنو بضم دال و نون و تشدید
واو نزدیک شدن مرقی بر آمدن بر نردبان یقال رقیت فی السلم ارتقاء مثله
مرقی بالفتح پایه نردبان مستنم بالفتح و کسر نون گیاه بلند که شگوفه او برآمده باشد
و فی الصراح سنم الدخان ای ارتفع المعنی تا غایتی که نگذاشتی پیشی را برای
پیشی گیرنده از قرب و نه جای بلند برای جوینده بلندی یعنی در شب معراج
از روی قدر و منزلت بجای رسیدی که کسی را مقامی ز سبقت باقی نماند که

سبقت جوید و خواند یعنی نعت کسی را که سبقت جوید خفضت کل مقام
۱۱۲ه بالاضافة اذ نودیت بالرفع مثل المفرد العلم اللغة خفض بالفتح فرو داشتن آواز
ندا بالکسر آواز کردن هم رفع بالفتح برداشتن و بجایگاه آوردن و نزدیک
گردانیدن چیزی را بچیزی هم مفرد یکتا المعنی پست کردی تو هر مقام رفیع را باضافه
و نسبت بمقام و منزلت خود و وقتیکه ندا کرده شدی تو بمحل بلند و رفیع مثل یگانه
که علم باشد یعنی چنانکه مفرد علم بحالت ندا مرفوع می باشد مثل یا زید همچنان که تو
مثل منادی مفرد علم بوده هنگام ندا بوقت نیل جمیع مراتبات عالیه و درجات
رفیعه بخطاب یا محمد ارتفع من مقامک الی مقام هو اعلی منه بلند پایه گشتی
و ذکر خفض بلفظ اضافت و رفع منادی مفرد علم خالی از لطف و رعایت
۱۱۳ه نیست کیما تفوز بوصل ای مستتر عن العیون و سر ای مکتتم اللغة فوز
بالفتح فیروزی یافتن و رسیدن بخوبی هم المعنی فیروزی یافتی و رسیدی
بوصل و حضور خفی تنگیکه پوشیده و محجوب است از چشمهای خلائق و برازیکه
مکنون و پنهان است بر همه کس و درین بیت اشارت است بسوی قول ع لی مع
۱۱۴ه الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل حزت کل فخار غیر مشترک
وجزت کل مقام غیر مزدحم اللغة حوز جمع کردن نهایه فخار بالکسر
بسیار نازکننده و فخار بالفتح نازیدن هم جواز بالفتح گذشتن و ازدحام
بالکسر انبوهی کردن هم المعنی پس جمع کردی ای سرور کائنات صلی الله

[illegible]

علیه

علیه وسلم هر چیزی را که بآن نازش توان کرد از فضائل کمالات بی شرکت
غیری و گذشتی هر مقامی را که در آن انبوه نبود یعنی آنچه فضائل کمالات
ترا حاصل شد مخصوص اند بذات پاک تو کسی را در آن شرکت نیست و آنچه
مقامات طی کردی دیگری را در آن مقام راه مجال نبود وَجَلَّ مِقْدَارُ مَا وُلِّیتَ ۱۱۵
مِنْ رُتَبٍ وَعَزَّ إِدْرَاکُ مَا أُولِیتَ مِنْ نِعَمِ اللغة جلال بالفتح بزرگی و بالضم
بزرگ جسم تولیه والی گردانیدن و عمل دادن کسی هم رتب بالضم اول و فتح
ثانی جمع رتبه یعنی پایه عز بالکسر و تشدید زا ارجمند ضد ذل و بالفتح غلبه کردن
عزیز غالب و کمیاب و دشوار شدن غ وص نعم بکسر اول و فتح ثانی جمع
نعمت المعنی و بزرگ است مقدار آن چیز که ترا حاکم و والی گردانیده شده آنرا
از رتبه و منزلتها و دشوار است دریافتن آنچیز که بخشیده شد ترا از نعمتها یعنی
ادراک از دریافت قدر و منزلت تو و نعمتهای آلهی که بذات پاک تو عطا شد ندارم
بُشْرَی لَنَا مَعْشَرَ الإِسْلَامِ إِنَّ لَنَا مِنَ العِنَایَةِ رُکْنًا غَیْرَ مُنْهَدِمِ
اللغة بشارت بضم خوش خبری معشر بفتح میم و سکون عین و فتح شین گروه دوستان ۱۱۶
و خویشان غ رکن الشی بالضم کرانه قوی هر چیزی ص انهدام ویران شدن
و از پا در آمدن عمارت وغیره غ المعنی مژده باد برای ما ای گروه اسلام تحقیق
برای ما از عنایت خدا رکن است که نیست از پا در آینده یعنی ارسال جناب رسالت
مآب صلی الله علیه وسلم و نزول قرآن مجید لَمَّا دَعَا اللهُ دَاعِینَا لِطَاعَتِهِ بِأَکْرَمِ ۱۱۷

الرسل کنا اکرم الامم قوله داعینا اشاره است بسوی قوله تعالی
وداعیا الی الله باذنه ومراد ازان محمد علیه السلام است واکرم الامم اشاره است
بسوی قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت الآیه اللغت امت گروه از هر جنس
حیوان امم جماعة منه المعنی هرگاه خواند خدا تعالی خواننده ما را برای فرمانبرداری
خود بخطاب اکرم رسل گشتیم ما بهترین امم ها راعت قلوب العدا انباء بعثته
۱۱۸ کنبأة اجفلت غفلا من الغنم اللغة روع بالفتح ترسیدن و ترسانیدن
عدا بالکسر اول جمع عدو که بمعنی دشمن است نغ انباء بالفتح خبرها جمع نبا که بمعنی خبر
است هم النبأة الصوت الخفی او صوت الکلاب ق اجفال دویدن شتر مرغ
وگریختن و شتاب کردن هم غفل بالضم جمع اغفل هم تفضیل سکون فا برای
ضرورت شعر است غنم بفتحتین گوسپند هم المعنی ترسانید دلهای دشمنان
را اخبار بعثت سروری همچو آوازی که بشتاباند و برماند غفلت را از
۱۱۹ گوسفندان ما زال یلقاهم فی کل معترک حتی حکوا بالقنا لحما علی وضم
اللغة لقای بالکسر دیدن هم معترک بالضم جنگگاه هم حکایة مانند چیزی
شدن هم قنا مقصورا بالفتح خوشه خرما و نیز قناة یکی قنوات ق قنی علی فعال جمع
دکان ریص هم وضم بفتحتین تخته و بوریا و جز آن که بران گوشت نهند المعنی همیشه بود
که میدید حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم کفار را در هر میدان جنگ تا آنکه
۱۲۰ مشابه شدند آن کفار بضربت نیزه گوشتی را که بر تخته قصاب است ودوا الفرار

فکادوا یغبطون به اشلاء شالت مع العقبان والرخم ودادو دوست داشتن
هم کاد نزدیک شدن کاری است هم غبطه بالفتح و کسر آرزو بردن بحال
کسی بی آنکه زوال او خواهد خلاف حسد هم شلو بالکسر اندام یا گوشت اشلاء جماعت
و اشلاء الانسان اندامهای جدا شده از هم هم شول بالفتح برداشتن ناقه دم را
عقاب بالضم مرغ شکاری سیاه معروف هم عقبان بالکسر و حرف سوم با موحده
جمع عقاب که بمعنی شکنجه و عذاب است و بالضم جمع عقاب پرنده معروف هم
رخم بفتحتین مرغ مردارخوار که آنرا بفارسی کرکس گویند هم المعنی دوست داشتند
کفار گریختن را یعنی نزدیک شدند بآن که آرزو میکردند بآن فرار که کاش
ایشان گوشت پارهای بودند که در چنگال عقاب و کرکس است یعنی از روی زمین
بر کفار خیلی تنگ آمد که دوست داشتند آنرا که طعمه جانوران گردند تمضی اللیالی ولا ۱۲۱ه
یدرون عدتها ما لم تکن من لیالی الاشهر الحرم اللغة مضی بالضم و تشدید یا گذشتن
هم دریت بالکسر دانستن هم عدت بالکسر و دال مشدده و بعده فوقانی بمعنی شمار هم
اشهر جمع شهر هم حرم بضمتین احرام بستگان و حرمت داشتگان و شهر حرم چهار ماه
که جنگ دران حرام بود آن محرم و ذی القعده و ذی الحجه و رجب است هم المعنی
میگذشت شبها و نمی دانستند کفار شمار شبهای گذشته را تا دامیکه نشدند آن شب از
شبهای ماههای حرام حاصل آنکه در غزا ایام و لیالی بر اعدای گذشتند و ایشان
از فرط استیلای حزن و الم حساب شب و روز نمی دانستند تا هشت ماه که دران

قتال وجدال واقع می شد بسبب توزیع عال و شقت بال بکر حساب لیاسه
و ایام شهور حرام که دران قتال حرام بود کانما الدین ضیف حل ساحتهم
۱۲۲ بکل قرم الی لحم العدی قرم فی اللغت قرم بالفتح مهتر و بفتحتین سخت
آرزومند گوشت شدن هم المعنی گویا که دین مهمانی ست که فرود آمدست اندر
دشمنان یا مهتر که سخت آرزومند است بگوشت دشمنان و مراد از مهتر صحابه اند
یعنی دین مهمان عظیم الشان است آمده نزد دشمنان با اصحاب رضی الله عنهم که سخت
۱۲۳ مشتهی بر خوردن گوشت دشمنان هم تعجیل بر هلاک ایشان است یجر بحر خمیس
فوق سابحة یرمی بموج من الابطال ملتطم اللغت جر بالفتح و تشدید کشیدن
خمیس لشکر یکه پنج فوج داشته باشد و آن مقدمه و قلب و میمنه و میسره و
ساقه هم سابح و سبوح اسب تیز رو و بر وهم متلاطم با یکدیگر طپانچه زدن و بر
یکدیگر زدن موجها هم المعنی می کشید آنحضرت صلعم دریای لشکر را در حالیکه
آن لشکر بر بالای اسپان تیز رفتار تیز رو بود و آن لشکری اندازد موجها
۱۲۴ بر هم زننده را که دلیران و بهادران اند من کل منتدب لله محتسب یسطو
بمستاصل للکفر مصطلم اللغت ندب خواندن بکاری یقال ندب
الامر فانتدب له ای دعاه فاجابه محتسب چشم مزد داشتن از کسی هم سطوة
بالفتح حمله بردن هم استیصال از بن برکندن هم اصطلام از بن برکندن هم
و قوله کل منتدب بیان ابطال است المعنی بار بهر ابطال که محتسب الدعوات

اند شده و خدای تعالی برای قتال مشرکین برای احکام دین و اصلاح حال مسلمین
و متوقع اجر و ثواب از جناب باری اند جمله میگویند بیخ کننده کفر که آنحضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم است سعی کننده در کندن بیخ کفر حتی غدت
ملت الاسلام وهی بهم من بعد غربتها موصولة الرحم غدا یعنی صار غربت بالضم
دور شدن از وطن و شهر خود و هم وصل پیوند ضد الهجر و پیوند کردن جامع
رحم بالفتح وکسر حا وسکون آن جای کودک در شکم که آنرا زهدان گویند و قرابت
وخویشی با اصل قرابت و اسباب آن وظاهر آنست که رحم آن خویشی باشد که از
جانب رحم بهم رسیده باشد ذو الارحام خویشان که در رحم شریک باشند هم
المعنی تا آنکه گشت ملت اسلام در آن حال که متصل است بآن گروه منتسب
و متصل است بعد از غربت خود موصولة الرحم یعنی پیوند گرفته بقرابت یعنی قوی
شد ملت اسلام از سعی صحابه رضی الله عنهم و ملحق شد با قرابتیان خویش
که او امت است یعنی ملت ملحق است بامت محمد و ذکر کند از آن است گویا که
ملت و امت اخوان شریک فی الرحم اند یا دو قوم اند که درمیان ایشان قرابت
و خویشی است و قوله من بعد غربتها اشاره است بسوی قول علیه السلام بدأ
الاسلام غریبا وسیعود کما بدأ فطوبی للغرباء مکفولة ابدا منهم بخیر اب وخیر ۱۲۵ ام
بعل فلم تیتم ولم تئم ش اللغة کفالت ضامن شدن بعل بالفتح ۱۲۶ ام
شوهر و یتیم طفل بی پدر از آدمی و بچه بی مادر از چارپایان ایم بالفتح بی شوهر بودن

زن هم ا شخصی ضامن کرده شده است آن دین همیشه از آن ابطال شجاعان
به بهترین پدر و بهترین شوهر پس و ربا اند از یتیمی و بیوگی یعنی ملت اسلام منسوب
منصور اند بخیر پدر که آن ابراهیم علیه السلام است کما فی قوله تعالی ملة ابیکم
ابراهیم و بهتر شوهر که حضرت محمد صلعم است و اطلاق بعل بر حضرت محمد صلی الله علیه
وسلم از نسبت که او پشت پناه و ظهیر است بیت هُمُ الْجِبَالُ فَسَلْ عَنْهُمْ مُصَادِمَهُمْ شه ۱۳۵
مَاذَا رَأَى مِنْهُمُ فِي كُلِّ مُصْطَدَمِ اللغة سوال سخن پرسیدن یقال سئل عنه
وبه قد تخفف همزته فیقال سال یسال الامر منه سل من المخفف صادم مصادمه
دو چیز را با هم کوفتن چنانکه صدم ایضا صدم اصطدام با هم کوفتن و بر هم زدن هم
المعنی آن ابطال یعنی صحابه رضی الله عنهم کوهها اند در ثبات قدم و تحمل
مشقت جهاد پس بپرس از قتال آن صحابه رض برای کفار سوال واضح ضرب شان
سا و ببین چیزی که دید هر واحد از مصادم از آن ابطال در هر معرکه جنگ گاه شه ۱۳۶
وَسَلْ حُنَيْنًا وَسَلْ بَدْرًا وَسَلْ أُحُدًا فُصُولُ حَتْفٍ لَهُمْ أَدْهَى مِنَ الْوَخَمِ اللغة حنین بالضم و
فتح نون نام موضعیست میان مکه و طائف که در آنجا کفار با حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم جنگ کردند اول لشکر اسلام هزیمت رفت آخر فتح و فیروزی
یافت هم بدر بالفتح نام چاهی است که بدرین قریش کنده بود و در حوالی آن
میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و لشکر کفار جنگ واقع شده هم احد
بضمتین نام کوهیست نزدیک مدینه هم فصل یک بخش از چهار بخش سال و ا

سخن و جز آن فصول جمع فصل حتف بالفتح مرگ هم ادهی سخت و شوم تر هم
وخم بالفتح گرانخوار بدگوار وخیم و خام جماعت هم و طعام وخیم غیر موافق فی المعنی پس آن بیشتر از نوع
حنین و بدر و احد اقسام مرگ را که حاصل بود برای آن کفار سخت‌تر از وبا و طاعون
۱۲۹ یصدر البیض حمرا بعد ما وردت من العدا کل مسود من اللمم اللغة اصدار
بازگردانیدن بیض بالکسر شمشیرها و زنان سفید جمع بیضا هم حمر بالفتح
چیزهای سرخ جمع احمر هم ورود در آمدن سواد بالفتح سیاهی رنگ هم لمه بالکسر و
تشدید میم موی که از بناگوش گذشته باشد هم لمم بکسر لام جمع آن المعنی آن لشکر
صحابه رض باز گردانیده اند شمشیرهای را سرخ و خون آلوده بعد از آنکه در آمدن
۱۳۰ شمشیرها بر سر جوانان سیاه موی والکاتبات بسمر الخط ما ترکت اقلامهم
حرف جسم غیر منعجم اللغة سمر نیزه هم خط بالفتح و تشدید طا
موضعیست در یمامه که در آنجا نیزه چوب می آرند و می فروشند و نیزه خطی منسوب
بدان هم اقلام جمع قلم و مراد اینجا سنان‌ها و نیزه‌ها و در صحاح آمده است منعجم
اعجام بالکسر نقطه کردن حرف را هم حرف بالفتح کرانه هم المعنی و نویسندگانند به نیزه
خطی که نگذاشته نیزه‌های و سنان‌های آن ابطال هیچ جسم کفار را غیر منقوط
حاصل آنکه شجاعان و ابطال از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین
عضوی را از عضوهای اجسام کفار بضربت سهام و رماح و سیوف خالی از زخم
نگذاشته یعنی که زخم بر هر عضو کفار نهاده‌اند و درین بیت جسم را بخط و عضو جسم را

بحروف تشبیه داده اند و در ذکر الفاظ کاتب و خط و اقلام و حروف تناسب صحیح رعایت

١٣١ حسن تناسب است شاکی السلاح لهم سیما تمیزهم والورد یمتاز
بالسیما عن السلم اللغة شوکت خار و تیزی شدن یقال شاک الرجل یشاک
شوکا مثل خاف یخاف و هو شائک السلاح و شاکی السلاح ایضا مقلوب منه
سلاح بالکسر ساز و آلات حرب یا آنچه تیز و برنده باشد مثل شمشیر و جز آن ع سیما
بالکسر نشان و علامتی که شناخته شود بدان چیز و شرع تمیز جدا کردن ورد بالفتح
گل المعنی تیزی سلاح برای آن شجاعان علامت است که جدا می کند ایشان را
١٣٢ از غیر چنانکه گل تمیز می یابد از علامت رنگ و بوی از درخت خار و تهدی الیک
ریاح النصر نشرهم فتحسب الزهر فی الاکمام کل کمی اهدیه فرستادن ع
ریاح جمع ریح نصر بالفتح و نصرت بالضم یاری دادن ع نشر بالفتح بوی
خوش ع تحسبه بالکسر والفتح حسبان بالکسر پنداشتن ع زهره بالفتح والضم
بمعنی شکوفه ع کم بالضم و تشدید میم بمعنی آستین و بالکسر و تشدید میم غلاف شکوفه
اکمام جمع این هر دو کمی بفتح کاف و کسر میم و تشدید یا بر وزن فعیل بمعنی دلیر دلاور
که با سلاح باشد یعنی در سلاح پوشیده شجاع ع حاصل المعنی تحفه می آرد بسوی
تو بادهای فتح و فیروزی بوی خوش لشکر اسلام منصور را پس گمان می بری هر کمی را
دلیری را که در زیر سلاح نهفته و پنهان است چون شکوفه که در غلاف پنهان است کأنهم فی
١٣٣ ظهور الخیل نبت ربا من شدة الحزم لا من شدة الحزم اللغة ظهر پشت ظهور

جمع خیل بالفتح سواران و اسپان هم نبت بالفتح گیاه و رستن گیاه هم ربوه
بالفتح زمین بلند از شرح نصاب و منتخب و در لطائف بحرکات ثلثه بمعنی پشته
و جای بلند غ بلی جایی محل حزم بالفتح استواری و استوار کردن تنگ بر ستور
و هوشیاری و آگاهی در کار و فراهم آوردن کار خویش را و بعض محققین چنین نوشته
اند که حزم اندیشه کردن است در عاقبت و انجام امور موهوم و احتراز نمودن بقدر
امکان از خلل و زلل ر غ و حزام بالکسر اول تنگ ستور و دست بند طفل گهواره
غ حزم بضمتین جمع آن المعنی گویا آن دلیران بر پشتهای اسپان همچو سبزه
جای بلند اند شگفته و تازه اند و از شدت و کثرت ضبط امور و انجام کار خود به احتیاط
نه از کثرت احوال و اثقال خود و در میان حزم و حُزُم تجنیس خطی است طارت قلوب ۱۳۴
العدی من باسهم فرقا فما تفرق بین البهم و البهم اللغة باس بالفتح و سکون
همزه عذاب و سختی و سخت شدن و جنگ هم فرق بفتحتین ترسیدن هم بهما بفتح
بره و بزغاله و بالضم دلیر منتخب و در شرح خالد بن عبد الله الازهری نوشته که البهم
بفتح الباء و سکون الهاء جمع بهمة وهی السخلة والبهم بضم الباء و فتح الهاء جمع بهمة
بضم الباء و سکون الهاء الشجاع المعنی پرید دلهای دشمنان از سختی جنگ
ایشان بسبب بیم از روی خوف پس فرق نمی کنند میان بزغاله و در میان شجاعان
ومن تکن برسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی آجامها تجم اللغة نصرة بالضم ۱۳۵
یاری کردن و یاری دادن غ اسد شیر اسود و اسد بضمتین و سکون جماعت

اجمه غیضه اجمات اجم اجام اجم آجام جماعت هم وجوم بالضم خاموش
شدن از اندوه وخشم هم المعنی هرکس که باشد برسول الله صلی الله علیه وسلم
یاری او اگر بیند آن را شیر در بیشه‌ها خود خاموش نشیند از اندوه واین شعر
ش ۱۳۶ محل اجابت دعاست ولن ترى من ولي غير منتصر به ولا من عدو غير
منقصم اللغة ولی دوست انتصار داد ستادن هم عدو بالفتح وضم دال
وتشدید واو دشمن جمع ومفرد آمده ودر مذکر ومونث استعمال یافته هم انقصام
بقاف وقاف شکسته شدن هم المعنی هرگز نه بینی دوستان رسول صلی الله علیه وسلم را
مگر آنکه مظفر ومنصور باشند وهرگز نه بینی دشمنان وی را مگر آنکه مقهور وخوار باشند
ش ۱۳۷ أحل أمته في حرز ملته كالليث حل مع الأشبال في أجم اللغة احلال فرود
آمدن هم حرز بالکسر استوار وتعویذ حرز حریز جای تنگ واستوار هم لیث بالفتح شیر
درنده هم اشبال بالفتح بچه‌های شیر جمع شبل بالکسر هم اجم بفتحتین بیشه‌ها هم المعنی
نشانید امت خود را در حصار ملت خود مانند شیر درنده با بچه‌ها در بیشه‌ها تشبیه نبی
ش ۱۳۸ صلی الله علیه وسلم با لیث وامت با اشبال وملت با اجم است کم جدلت کلمات
الله من جدل فيه وكم خصم البرهان من خصم اللغة جدل بالفتح بر زمین
انداختن وبفتحتین خصومت کردن وقادر بودن بر خصومت هم کلمات الله قرآن
مجید خصم بالفتح خصومت کردن هم برهان معجزات نبی صلی الله علیه وسلم رجل
خصم کفر مجادل ق المعنی قرآن مجید بخاک انداخت بسیار مجادلین را ومعجزات

۱۳۹ه با هرات پیغمبر صلی الله علیه وسلم مغلوب ساخت بسیار منکرین را كَفَاكَ بِالْعِلْمِ
فِي الْأُمِّيِّ مُعْجِزَةً فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَالتَّأْدِيبِ فِي الْيُتُمِ اللغة امی بالضم وتشدید
میم مر آن کسی که نوشتن وخواندن نداند ولفظ امی لقب پیغمبر صلعم از انست
که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود تا فضیلت وستاد بر آن حضرت ثابت نشود ع
معجز بالضم وجیم مکسوره عاجز کننده چون خرق عادت از نبی صلی الله علیه وسلم
صادر شود که از آوردن مثل آن خلق عاجز آید آنرا معجزه گویند وچون از ولی خرق
عادتی پیدا گردد آنرا کرامت خوانند وچون خرق عادتی از کافر بظهور آید آنرا
استدراج گویند ع جاهلیت زمانی که پیش از زمان حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بود که قبائل عرب بتها را می پرستیدند ع المعنی کفایت می کند
ترا علم وفضل وکمال که حاصل شده ترا از روی معجزه در زمان جاهلیت وتادیب نفس
۱۴۰ه وریاضت کمال ومکارم اخلاق بحالت یتیمی خَدَمْتُهُ بِمَدِيحٍ أَسْتَقِيلُ بِهِ ذُنُوبَ
عُمْرٍ مَضَى فِي الشِّعْرِ وَالْخِدَمِ اللغة مدیح ستودن ستایش هم
استقاله بیع واشگافتن چو آستین کنز اقاله فسخ بیع کردن ودر گذشتن از گناه
منصب خدم ج خدمت المعنی چاکری کردم رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را
بمدح وستایش که طلب عفو میکنم بآن ستایش گناهان عمر را که گذشت آن عمر در
۱۴۱ه انشای شعر وخدمت کردن ملوک را إِذْ قَلَّدَانِيَ مَا تُخْشَى عَوَاقِبُهُ كَأَنَّنِي بِهِمَا
هَدْيٌ مِنَ النَّعَمِ اللغة تقلید در گردن افکندن حمیل وخبر آن چیزی

در گردن ستور قربانی آویختن بجهت علامت هدی ص خشم رسیدن عقوبت
پس آیندگان و آن چیزها که پس چیزی آیند و انجامها ص کالس ع جمع عاقبة
هدی بفتح اول و سکون ثانی شتر و گوسپند که بکعبه برای قربانی فرستند ع
چارپایه مثل شتر و گوسفند و گاو ع المعنی در گردن افگنده است مرا شعر و خدمت
ملوک آن چیز که می ترسم از عذاب آن گویا من بدان شعر و خدمت هدی ام از
۱۴۲ چارپایه أَطَعْتُ غَيَّ الصِّبَا فِي الحَالَتَيْنِ وَمَا حَصَلْتُ إِلَّا عَلَى الآثَامِ وَالنَّدَمِ
اللغة غی بالفتح و تشدید یا گمراه شدن و گمراهی ص صبا بالکسر کودکی ص آثام
بالکسر گناه ص آثام جمع ندم بفتحتین پشیمانی ص المعنی فرمانبرداری کردم گمراهی
کودکی را در حالت شعر گفتن و خدمت ملوک کردن و حاصل نکردم از ان شعر گفتن
۱۴۳ و خدمت ملوک جز گناهها و پشیمانی فَيَا خَسَارَةَ نَفْسِي فِي تِجَارَتِهَا لَمْ تَشْتَرِ الدِّينَ
بِالدُّنْيَا وَلَمْ تَسُمِ اللغة خسارة بالفتح زیان و هلاکی ع تجارة
بالکسر بازرگانی کردن ص اشترا خریدن ص سوم بالفتح گران فروختن و وقت
نمودن و فروختن و خریدن ص المعنی پس ای زیان کاری نفس من که یافت
در تجارت خود که نه خرید دین را عوض دنیا و نه خرید یعنی هیهات هیهات
که نفس اماره جنس عالی دین را بمقابله جنس سافل دنیا حاصل نساخت
۱۴۴ وَمَنْ يَبِعْ آجِلًا مِنْهُ بِعَاجِلِهِ يَبِنْ لَهُ الغَبْنُ فِي بَيْعٍ وَفِي سَلَمِ اللغة بیع فروختن
آجل بکسر جیم عربی هر چه با مهلت و با دیر باشد و کنایه از عالم آخرت ع عاجل بکسر جیم

شتاب کننده و آنچه بی‌شتاب باشد بی مهلت گاهی مراد باشد ازین دیناع
بیان سخن روشن و پیدا گفتن و سخن واضح و آشکار هم غبن بالفتح زیان رسانیدن
و نقصان آوردن در خرید و فروخت و جز آن هم سلم نوعی از بیع است و آن دادن
بهای چیزی است بائع را پیش از تیار شدن آن چیز به هفت شرائط شرعیه اول جنس
چنانچه گندم یا جو یا نخود دوم نوع چنانچه سرخ یا سفید سوم قدر چنانچه یکمن یا دو من
چهارم صفت چنانچه قسم اول یا قسم دوم آب داده یا غیر آب داده پاک از آلایش
یا غیر پاک از آلایش پنجم اجل یعنی وعده چنانچه بیست روز یا یکماه ششم جای تسلیم
یعنی مکان سپاردن مبیع مقرره هفتم راس المال یعنی تعیین کردن مبلغ چنانچه
ده روپیه خواه بیست روپیه المعنی هر کس که می فروشد دین خود را بدنیا ظاهر و
آشکار خواهد شد او را نقصان فروختن نقد به نقد و در فروختن نقد بنسیه اِن آتِ ۱۴۵
ذَنْبًا فَمَا عَهْدِي بِمُنْتَقِضٍ مِنَ النَّبِيِّ وَلَا حَبْلِي بِمُنْصَرِمِ اللغة اتیان بالکسر
آمدن ای کس ص انتقاض شکسته شدن عهد و جز آن هم انصرام بریده شدن
ص المعنی اگر کرده ام گناه بسی پس نیست پیمان من شکسته از نبی صلی الله علیه وسلم
و نیست رسن امید من بریده شده حاصل اینکه اگرچه بسیار گنهگارم اما پیمان خود را
از نبی کریم نه شکسته ام و رسن من مصطفی نبریده ام رسن پناه و شفاعت من بدان
دولت حضرت بسته است فَإِنَّ لِي ذِمَّةً مِنْهُ بِتَسْمِيَتِي مُحَمَّدًا وَهُوَ أَوْفَى الْخَلْقِ ۱۴۶
بِالذِّمَمِ اللغة ذمه بکسر اول و تشدید میم عهد و پیمان و امان غ

لتسمیه بالفتح و میم مکسور و تخفیف تحتانی مفتوح نام نهادن ع اوفی وفا کننده
تر ذمم بکسر اول و فتح ثانی جمع ذمة المعنی پس بتحقیق مرا عهد است از جناب پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بنام بودن من محمد را الا آنکه محمد صلی الله علیه وسلم نهایت وفا کننده
خلق است بعهد و پیمان و امان خود قال صلی الله علیه وسلم انا شفیع لکل محمد یوم
القیامة نقل است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که هر کس از امت من بنام بود
شرف شفاعت من دریابد ببرکت نام من و در اخبار آمده است که در عرصات قیامت
شخصی محمد نام را حاضر کنند و حساب کنند بسبب کثرت جرایم و معاصی فرمان
الهی بعذاب وی آید چون فرشتگان او را بدوزخ کشند از جناب ارحم الراحمین
خطاب در رسد بگذارید وی را همنام حبیب من است مرا شرم می آید شایان
لطف و کرم من نیست که همنام حبیب خود را عقاب و عذاب کنم سعدی گوید
ع بعصیان نماند کسی در گرو * که دارد چنین سیدی پیش رو * إن لم یکن فی ۱۴۶
معادی آخذاً بیدی * فضلاً و إلا فقل یا زلة القدم * اللغة زلة بالفتح و بالکسر
لام مشدد مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن ع المعنی اگر نباشد در فردای
قیامت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم دستگیر من بشفاعت از روی فضل و
کرم خود که انی شفیع لکل محمد یوم القیامة پس بگو در شان من که ای قدم لغزیده
حاضر شو که وقت حضوری است * حاشاه أن یحرم الراجی مکارمه * أو یرجع الجار
منه غیر محترم * اللغة حاشاه استثنا کردن و از چیزی پرهیز کردن ۱۴۷

حاشاک وحاشا لک یعنی بعید و دور باد ص المعنی دور باد از حضرت که محروم کند
امیدوار را مکارم اخلاق جمیل او یا که باز گردد خوار از وی غیر معزز وَمُنذُ اَلزَمتُ ۱۴۹ه
اَفکَارِی مَدَائِحَهُ وَجَدتُهُ لِخَلَاصِی خَیرَ مُلتَزِمِ اللغة منذ بالضم ابتدا
زمان هم الزام بالکسر لازم گردانیدن بر خود یا بغیر التزام بر خود لازم گرفتن کاری را
غ المعنی از آن زمان که لازم گرفته ام فکر خود را در مدایح وستایشهای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم یافته ام او را بنا بر خلاص خود از آفات دنیا و دین بهترین
کفیلی و متعهدی وَلَن یَفُوتَ الغِنَی مِنهُ یَدًا تَرِبَت اِنَّ الحَیَا یُنبِتُ الاَزهَارَ ۱۵۰ه
فِی الاَکَمِ اللغة ترب بالفتح زیان زده شدن هم فی الصراح ترب الرجل افتقر
ویقال تربت یداک ای لا اصبت خیرا ص حیا بالفتح وبی همزه باران هم اکمه
بفتحات پشته والجمع اکمات والم بفتحتین ص المعنی دست درویش از غنای
نعمت او خالی نشد بتحقیق ابر میرویاند شگوفها را بر پشتهای بلند وَلَم اُرِد زَهرَةَ
الدُّنیَا الَّتِی اقتَطَفَت یَدَا زُهَیرٍ بِمَا اَثنَی عَلَی هَرِمِ اللغة زهرة الدنیا تازگی وخوبی ۱۵۱ه
دنیا ص قطف بالفتح چیدن میوه هم زهیر نام شاعر مشهور هرم کتف ابن سنان
ق وفی شرح الخالد هو من اجود ملوک العرب حصل الزهیر منه عطایا کثیرة المعنی
نمی خواهم ازین مدح تازگی و خوبی و تجمل دنیا را که چید انرا هر دو دست زهیر بسبب
مدحی که گفت بر هرم بن سنان بل شفاعت فردای قیامت می خواهم یَا اَکرَمَ ۱۵۲ه
الخَلقِ مَا لِی مَن اَلُوذُ بِهِ سِوَاکَ عِندَ حُلُولِ الحَادِثِ العَمِمِ اللغة لوذ بالفتح پناه گرفتن هم

عمه بمعنیین بهر چیز تام و شامل هم جمع عام و حلول الحادث و وقوع هول یوم
القیامة الشامل لجمیع الخلق کذا فی شرح الخالدی المعنی ای بزرگترین خلق
نیست مرا کسی که پناه گیرم با و بجز ذات پاک تو وقت آمدن هول قیامت که عام
و شامل است این شعر محل اجابت دعاست و لن یضیق رسول الله جاهک بی ترجمه
اذا الکریم تحلّی باسم منتقم الضیق بالکسر و الفتح تنگ و تنگی و تنگ
شدن هم جاه قدر و منزلت هم تحلّی روشن و آشکارا شدن و جلوه کردن
انتقام کینه کشیدن ص منتقم یکی از اسمای حسنی المعنی و تنگ نمی شود ای
رسول الله صلی الله علیه وسلم قدر و منزلت تو برای شفاعت من چون خدا تعالی
جلوه کند بصفت انتقام یعنی ای رسول الله صلی الله علیه وسلم مدد فرما در آن وقت
که رب العزت انتقام آورد بر ارباب ظلم فان من جودک الدنیا وضرتها
و من علومک علم اللوح والقلم الضرة بالفتح و تشدید را مهمله زنیکه بر زنی ترجمه
آورده شود و آن را بفارسی انباغ گویند و دو معنی دیگر و بهندی سوت و اینجا مراد
آخرت است چه در مقابله دنیا افتاده است المعنی پس بدرستیکه از دریای بخشش
تو دنیا و آخرت یک قطره ایست و جزوی از علم است لوح و قلم یعنی دنیا و
آخرت از آثار جود و انوار وجود تست و آنچه قلم بر لوح محفوظ نوشت در اول آفرینش
اندکی از علوم و معارف تست پس اگر از خوان شفاعت تو الوفر نصیبی بمن رسد
از بحر عطای تو هیچ کم نشود یا نفس لا تقنطی من زلة عظمت ان الکبائر

[illegible]

فی الغفران کاللمم اللغة قنوط بالضم نومید شدن هم زلة بالفتح
ولام مشدد بمعنی لغزش لغزیدن که عبارتست از کار ناپسندیده ع لمم بفتحتین
گناه صغیره هم المعنی ای نفس نومید مکن مرا از گناه عظیم که از تو صادر شده ست
بتحقیق گناه کبیره بمقابله رحمت پروردگار مثل صغیره اند یعنی رحمت او تعالی
شانه بمقابله گناه زیاده است از گناه ولعل رحمة ربی حین یقسمها تأتی ۱۵۶
علی حسب العصیان فی القسم اللغة قسم بکسر اول وفتح ثانی جمع قسمت یعنی
بتحقیق رحمت پروردگار من وقتیکه قسمت کند آنرا می آید باندازه گناه در قسمتها یعنی
مطابق صغیره وکبیره در قسمت یعنی صغیره را بقدر وی وکبیره را باندازه او فرود آید
ودرین دو بیت اشارت ست بآیه کریمه یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یا رب فاجعل رجائی غیر منعکس ۱۵۷
لدیک واجعل حسابی غیر منخرم اللغة رجا بفتح اول وبعد الف همزه بمعنی
امید وامید داشتن وبکسر اول چنانکه مشهور شده خطاست ع انعکاس بالکسر
باژگونه شدن انخرام ریخته شدن وانجذام بجیم وذال معجمه بریده شدن هم المعنی
ای پروردگار من مرا نومید مگردان نزد خود وبنای حساب ما را از پا میفگن
یعنی ای پروردگار من امیدوار مغفرت تو هستم پس مرا از رحمت خود مایوس
مگردان وحساب من آسان کن والطف بعبدک فی الدارین ان له ۱۵۸
صبرا متی تدعه الاهوال ینهزم اللغة لطف بالضم نرمی در کار وگفتار ومهربانی

کردن هم اهوال بالفتح جمع هول که بمعنی دهشت و ترس ست غ هزیمت شکست
لشکر انهزام شکسته شدن هم المعنی ای پروردگار من مهربانی کن بر بنده
خود در دنیا و آخرت بتحقیق او را صبری ست ضعیف هرگاه که خواند این بنده را
اهوال و سختیها و هزیمت میکند آن صبر یعنی صبر جمیل ده که در هول جدا نشود وائذن
۱۵۹ لسحب صلوة منك دائمة على النبي بمنهل و منسجم اللغة اذن بالکسر
دستوری دادن و امر و فرمان هم و غ سحاب بالفتح ابر و سحب بضمتین
جمع هم انهلال ریختن باران ص سجوم سجام روان شدن اشک انسجام کک
ص المعنی یارب بفرما ابر رحمت را که از شتاب بسیل و دوام بر پیغمبر ما صلی الله
۱۶۰ علیه وسلم تا شود ریزان و پاشان والآل والصحب ثم التابعين لهم اهل
التقى والنقى والحلم والكرم اللغة آل اهل و عیال و پیروان و آل نبی اهل بیت
آنجناب ص تقا بالضم اول پرهیزگاری غ نقا بالضم پاکیزگی غ المعنی
بعد از ان بر آل و اصحاب و تابعین وی که صاحب پرهیزگاری و پاکیزگی
۱۶۱ و صاحب حلم و صاحب کرم اند ما رنحت عذبات البان ريح صبا واطرب
العيس حادي العيس بالنغم اللغة رنح بالفتح گردش سر از مستی و جز آن هم عذبة
الشجر غصنه ص صبا بالفتح بادی که از جانب مشرق وزد هم اطراب بالکسر شاد
در آوردن هم عیس بالکسر شتران سفید موی که سفیدی او بسرخی آمیخته باشد
حادی بالضم اول و فتح دال مهمله و بعده الف مقصوره یا سرودی که عرب شتر را

می سرایند و شتر بدان مست شده چالاک میگردد و از بدار و در منتخب و صراح حدا بضم اول بمعنی راندن شتر بتغنی نغم جمع نغمه بالفتح آواز نرم و ملایم نغم بفتحتین آوازها جمع نغمه هم المعنی ای پروردگار من باران پیوسته دار بر رسول کریم و صحابه و تابعین و اهل تقا و نقا از رحمت مادامیکه بجنباند شاخهای درخت را باد صبا و در طرب می آرد شتران را راننده شتران بنغمه خاتمه فاضل یمنی در شرح خود نوشته است که بعض افاضل فرموده اند که وقت فراغت این قصیده ابیات ملحقه خوانده شوند لیکون اسرع الی القبول و اوفی بحصول المامول و بعضی از بزرگان صالحین گفته اند که ترتیب خواندن این قصیده متبرکه این است که اولا سه بار درود شریف الصلوة علیک یا خیر الوری السلام علیک یا نور الهدی نظم یا حبیبی سیدی درمانده ام ۞ مرکب اندر عرصه عصیان رانده ام ۞ رحمة للعالمینی یا رسول ۞ هم شفیع المذنبینی یا رسول ۞ مشکلم پیش است و من بیکسی ۞ یا رسول الله بدادم رسی ۞ یا محمد لطف آمد عام تو ۞ لب بود یا محمد نام تو ۞ احمدا جز تو شفیعم نیست کس ۞ یا رسول الله فریادم برس ۞ الصلوة و السلام تا قیام ۞ بر محمد آل و اصحاب تمام ۞ بخوانند بعد ازان صلوة یازده بار بر نهجیکه در تشهد آخر ماثور است بخوانند بعد ازان خطبه قصیده را بخوانند بنیت افتتاح بحمد الهی جل شانه و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم پس ازان قصیده را بعد الفراغ ملحقات بخوانند و در اکثر نسخ مطبوعه که بزرگان آنرا

محل اجابت گفته اند دعائیکه بیند خاطرش باشد بطلبد و افتتاح دعا و اختتام
آن بحمد و صلوة نماید و وقت خواندن قوله هو الحبیب الذی ترجی شفاعته الخ
تکرار کند با اختلاف این الفاظ مثل هو الرسول الذی ترجی الی آخر المصراع هو النبی
الذی هو الخلیل الذی هو الشفیع الذی هو الرؤف الذی الی آخر المصراع و غیر
ذلک مع حضور تام و در محل قوله و من یکن برسول الله نصرته الی آخر البیت سه
بار این لفظ زیاده بگوید استنصر بک یا رسول الله صلی الله علیه وسلم و اگر بعد
ازین سه مرتبه تکرار زیاده کند مع اختلاف الفاظ اسم شریف در هر مرتبه
چنانکه استنصر بک یا حبیب الله استنصر بک یا نبی الله یا صفی الله یا خلیل الله
یا ولی الله و غیر ذلک بهتر باشد و احسن آنست که این بیت نیز تمام مع اختلاف
الفاظ اسم شریف بخواند چنانکه بگوید و من یکن بحبیب الله نصرته الخ و من یکن
بنبی الله الخ و من یکن بخلیل الله الخ و غیر ذالک و در محل قوله یا اکرم الخلق ما لی من
الوذ به * سواک عند حلول الحادث العمم * این بیت بتمامه تکرار کند مع اختلاف
الفاظ چنانکه یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احمد الخلق یا اکمل
الخلق یا اعظم الخلق یا احسن الخلق و غیر ذالک و عند الاختتام نیز یازده بار
صلوة تشهد خوانده سه بار الصلوة علیک یا خیر الوری مذکور قرأت نماید بعده
سه مرتبه این الفاظ بگوید الهی سیدی و مولای ضاقت المذاهب الا الیک
و خابت الآمال الا لدیک و انقطع الرجاء الا عندک و بطل التوکل الا علیک

لا ملجا و منجا الا بک و لا مناص و لا مفر منک الا الیک بعد ازان هر دعائیکه
در دل داشته باشد به یقین تمام و حضور دل الا کلام خلکه است مع حمد و صلوة تمام کنند اگر
برین وجه خواندن قصیده در هر روز زیاده از یکبار میسر آید بهتر باشد والا اقلش
یکبار و محلهای اجابت دعا این است اول ظلمت سنة من الخ دوم محمد
سید الکونین الخ سوم فان فضل رسول الله الخ چهارم تبارک الله الخ پنجم
قرت بها عین قاریها الخ ششم یا خیر من یمم الخ هفتم کفاک بالعلم فی الامی
هشتم یا اکرم الخلق و ترتیب خواندن این قصیده بسیار اند یکی ازان این ضعیف
العباد چند مدت بعمل آورده و در کفایت مهمات به تجربه رسیده همین ترتیب است
که مذکور شد انتهی بلفظه و هذا آخر ما اردنا ایراده فی هذا الکتاب فالحمد لله علی
الاتمام و الصلوة و السلام علی رسوله محمد سید الانام و آله و صحبه بررة الکرام فقط

خاتمة الطبع

نحمده و نستعین و نصلی علی سید الموجودین که نسخه متبرکه حل العقدة للقصیدة البردة
که کلام صحیح وی ملوک الکلام است و زبان پر روش شیرین کام از تصنیف لطیف تالیف الاکمل
فاضل الافضل حبر الاعظم مولانا محمد امام العالم نور الله مرقده الاکرم و بیاض خود منشی جناب
محمد طاهر حسین سعی و صحت سید قاسم حسن صاحب معروف به سید محمد صدیق و سید عبد [illegible] صاحب
مدعو به سید محمد فاروق فرزندان جناب مخدومی مکرمی مولانا الطاهر العالم صاحب ابن منشی سید
غلام محمد و مهتمم خیرآبادی زیور الطبع آراسته تماشا گاه دیده دل اهل بصیرت نمود حق تصنیف

آن از حضرات موصوف به نیازمند مهتمم انوار محمدی کار سیده است کسی قصد طبع نفرماید که حرز جای نفع پیش آید والسلام فقط

ق
٨٩٢٫٤١٢١

CALL No. ب٣٢ ق شح ACC. No. ١٢٠٤٥

AUTHOR

TITLE

حل العقدة القصيدة البردة

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.